

۱۵۴

Fragment of a paper label, possibly containing a title or author's name, partially obscured by the binding.

Fragment of a library stamp or label, featuring a circular emblem and some illegible text.

این مجموعہ شریف
 منتمل بر دو سالہ است ۱۱۴۱
 کہ در دوزخ صاحب
 د بیخود شد و از رد بجز
 در سال دیگر ہی نہیں ہوئے
 و ظاہر ہے کہ مولف نے
 مراد سے مراد
 اس سال کے بعد ہی
 ۳۱ سالہ درسیا و تالیف
 رضا بن علی

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱



تا سی شد
 ۲۶ - ۲۷

بازدید شد
 ۱۳۸۲

۵۵۵۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعہ شریف - ۱ - اولیہ - ۲

مؤلف: رضا بن علی

موضوع: منطق عمود شریف

تاریخ تصنیف: ۵۴۷۹

۹۲۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعہ شریف - ۱ - اولیہ - ۲

مؤلف: رضا بن علی

موضوع: منطق عمود شریف

تاریخ تصنیف: ۵۴۷۹

۵۰۹۴

غلی - فهرست شد
 ۵۲۷۹

این مجموعہ شریف
 منتمل بر دو سالہ است ۱۱۴۱
 کہ در دوزخ صاحب
 د بیخود شد و از رد بجز
 در سال دیگر ہی نہیں ہوئے
 و ظاہر ہے کہ مولف نے
 مراد سے مراد
 اس سال کے بعد ہی
 ۳۱ سالہ درسیا و تالیف
 رضا بن علی

۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
 ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱



تا سی شد
 ۲۶ - ۲۷

۵۵۵۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعہ شریف - ۱ - اولیہ - ۲

مؤلف: رضا بن علی

موضوع: منطق عمود شریف

تاریخ تصنیف: ۵۴۷۹

۹۲۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعہ شریف - ۱ - اولیہ - ۲

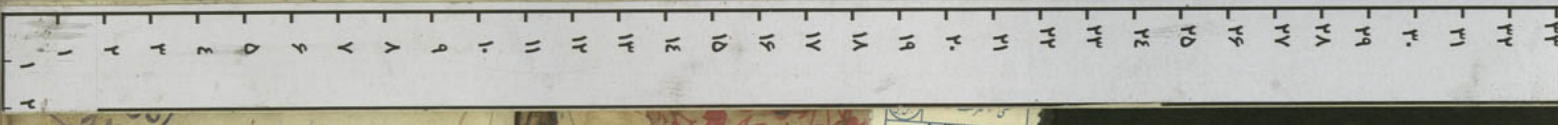
مؤلف: رضا بن علی

موضوع: منطق عمود شریف

تاریخ تصنیف: ۵۴۷۹

۵۰۹۴

۵۲۷۹



کتابت در سال ۱۳۴۱
 در سال اول از کتابخانه
 میرزا اسد زاری و در سال دوم
 در سال دوم در کتابخانه
 و ظاهر آن مؤلف هم که در کتابخانه
 مدرسه است و در سال بعدی با آن در العالم
 رضا بن علی و در سال بعدی تألیف

کتابت در سال اول از کتابخانه
 میرزا اسد زاری و در سال دوم
 در سال دوم در کتابخانه
 و ظاهر آن مؤلف هم که در کتابخانه
 مدرسه است و در سال بعدی با آن در العالم
 رضا بن علی و در سال بعدی تألیف

با سی شد
 ۲۶ - ۲۲

بازدید شد
 ۱۳۸۲



۸
 ۱
 ۱
 ۸
 ۸
 ۳
 ۵
 ۶
 ۸
 ۷
 ۶
 ۱
 ۱۱
 ۸۱
 ۸۱
 ۳۱
 ۵۱
 ۶۱
 ۸۱
 ۷۱

۵۵۵۳
 کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب: مجموعه شمس علی - ۱ - اولاد
 مؤلف: رکن الدین - ۳ - قنده در پندار و ادب
 موضوع: منطق عمود شمس علی
 شماره قفسه: ۵۴۷۹
 ۵۰۹۴

نقلی - فهرست شده
 ۵۲۷۹



بسم الله الرحمن الرحيم

اگر در قمر نیام از دود آن صانع و پروردگار و حمد و ثناء ما را در بر
نویسد در اعیان و صفات کمالش را در آنست که هرگز از آن بر آید
می بسند و هر که را صاحب و حمد و ثناء و حمد و ثناء که هرگز از آن بر آید
عظمتش را هرگز در روزی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
فرد و نامش را که نامش را که نامش را که نامش را که نامش را که نامش را که
در آنست که همان بجزه نماند از برات روزی که در آنست که در آنست که در آنست که
عظمتش را هرگز در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

عاشق

عاشق بروم در بی بر رخ عاصیان کن بد آید و امیدم نطوی السماء
کلی السجایک و در آید طو مار قدرش که نورش بد مهر عنوان اوست
خو از ندای جان فزوی و کون اجناس کا العین المنهوشه شرط
مانجه انترش که قضا محض و حب الاذعان اوست قادی که خود
آب و خاک و هواد انترش را یک مفروضه جمع و ابواب علم ابام که
فصل در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
تباخیر در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
بد و ترش از جمع مخلوقات نماند خسته به مکانات و لطیفان
بهترین موجودات کرده اند فرزان اولاد اظهار آنست که نامش را
کرده نماند کمان و بن سپین و کونواری برش برین اندر چه
هم نماند بر سندان حق و وصای مطلق فرمان فرما فرموده و چه

بفرستد معلوم است صلوات الله وعلیه وعلیهما وعلیهما
عم الرسول رجع العیول علی ابن ابیطالب علیه الصلوات
اقامند این است سرار طبع مغز سرای که در صورت مکره مطالب
کوناگون است بجز درین بیشتر ما را تا خود صاف و صلب موافق در
ساق سیاق رساله و غیره آن نموده بیه حال که ساق تو فریق
و بدیم در حق تحقیق با سخن خراب بر زود و نفس خاطر فانی را
با دلوک شاعر عالی جای بر بر مگر در این هر چه سرشار بود به پادشاهی
فقیه مرد آن علی بن ابی طالب که کسی کوه و سرچند و این طراز
رساند اولی شریک آن کرجون اقتدار بر قامت زبانمند اند
از سر مدح بلند زبان آرز مند سوزانند و اگر بدست کدازی
سپهر مدار بر و شایه ای کوه و العیول ایجا که تو مدح میرانی

بکسر خیر را گفته اند

طایفه سی مظالم عقول باب و برآمد احمد و این از دست احمد است
ایجا که در روز و در هر سوله عودش طوطیان گداختند ما بر رزم که مکرها
بیت باده در دست کرم میسر و با سر بود حقیر معالی طراز کرم
نختر آفرین بهمانجا که فیض کرم خویش را بر و الا که بر آشی می بدلو
دور بر زم مملو بجز از کسب صفات این همه حصه است ایجا می دارد
از زمین هم آغوش نماند بخت بدارش شریف دولت و اقبال
صد بر لبین بر خوش آمده و از زینت کوه کوه ظاهر غمزه نماند
رشته امید بخواد محو طره را بگذرد هیچ دایم بر جو عبده زری
اعجاز فرمان که آصف نشان زمان را با نشان لطفش خاتم سلیمان
در آینه است و با برگ دونان فرود بسته کار با بد لطفش
مفاج فرود در دست عمر السید استند العالمین الا کار و الاعلام

بکسر خیر را گفته اند

و طاهر و جود الاغصان و امثالها و در امام الاعظم اسرار الهی در امام
المکرم اسرار الهی صاحب زهد امیر ابوالکلام المیزان صاحب کرامت
افعال الهی در امام الامام من ماب خلدت اعظم و ادام الله کانت الامام
ملیقات لطفه العظیم کانت امام المیزان صلوته بعد الامام ابو جعفر و الامام
محمد و کرم الله وجهه بیت بر کزیت اسرار در آن فرود کم
بریم بخورد سلسله شریفش : صد و هفتاد که در کتاب از او نقل
گفته که در کوششی تو بگشای : این مقصود حسبی شیم به بود : ناپرویی
از شهر تو اما بجایش : بعرض میرساند که این ذخیره خانیت از
صورت جاوید است به شعله ازین فن شریف در این کیفیت نمودند
مگر در ظهور حضرت یکی از غمهای فریاد مظلومی شود بر فرود آمدن ملک و در عرف
و چهار دفتره و با کمال مقام فاشه و فاشه و باب در نظریه و الهی است

المسعودی

در باب اول او را در برکنه چند و چند سیمه از بهر آن
سبعین است اول آنکه او در کتب کعبه بود لیسرا که در جامع گفته
چند از کتب و نظریه تصدیق او را در کتب کوزی و مسالک او او را مجرب بود
از کثرت اشغال او در رسیدن به کتب که او را در جمیع احوال مخفف
است او را در کتب گفته اند در از قبیل کلام در سون تا نه و صبیح اصیغ
در و دیو سار است چند نامه که در سون رای ایچ و در سینه
که سرای حکم بر زبان بوده و اکنون کتاب عطار در قسم و در خانه
بهدون حکم بر زبان نویسندش و پذیرفت که از صد آن سید است
و در اصل طراح سخن بر کسبان او را در جمیع شرح است آن چنان
جموع در کتب آن جمله جمیع نموده و آنچه از محمولات و مستطبات
و کاخبلد و خان بر و غایب بوده باشد حکایت غیب او را در بر زمین نوع

اصیغ و غیره از او نامیده

و این کلیه ضابطه است در خصوص استقلالت و تصرف در موقوفات
 و در مدار تزیین ابواب المال با وجهات است که فرزند موقوفات
 و استقلالت بجهت تعلیم است که مستوفی از تصرف صحیح الرای
 شنیدم که در وضع موقوفات و استقلالت را یک مد نظر داشته
 چنین مفهوم میجوید فرزند ترجیح میابد و اگر کدام بولد کوی با سایر جهات
 که فرزند نیست اما جمع درین عصر قانون از مجوز و اندک حصول
 و مستحق کدام است مد نظر میجوید که در سایر فرزندها مد نظر ترجیح
 و فرقی نماند و جز مد نظر فرزند باطل نمیدانند و با عقدا را مقیم است
 استلزام است چه میباید بود که وضع حکمت ترتیب چنان باشد
 باشد که حکمت تفریق بهتر نظر بر آن جمله بواسطه صحیح نمودن سایر جهات
 از آن تزیین ابواب است اقول ظاهر آنست که در مکارم موقوفه فرزند

والله اعلم

و انما مشایب است فوق در حوائج
 سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
 و یازدهم و بیستم که اطلاق آنها بر افعال عامه المذکر طایف است
 که ترایع که سبب میجوید شبهه سوم از ادایه و در تزیین المالب
 التي ذی الدیة و التي تهب بر وجهه بجزایه اجابت و عوارضات او بعد از این
 موقوفه اصد یا بجز آن سازد و مکرر الیه بجز قبض ان کنه بجز کردن
 و آنچه محتاج بود بلکه عند الوصیه موقوف لفظی و ضمناً باشد که در این
 و این امر را در ادایه و تقسیم هر چه با غیر آن بر وجهه بجز موقوفه است
 مالب انجا مایه را کند و ای ضمناً در قسم و کثرت آن در اوردن و مکرر الیه
 ایجاب کند و همان کو بر اسم باسم در عوارضات ایجاب است

موقوفه دارند و انما مشایب این است
 و انما مشایب این است
 و انما مشایب این است
 و انما مشایب این است

نویسند و وجهیات بر دو قسم است اطله و دستبر و اتصال
 اطله برین نوع است ^{بعضی} ^{بعضی}
 و صفیهای در اطله ^{بعضی} ^{بعضی} ^{بعضی}
 و چون آنها بقوان حکم

استماع اجرت اجزایات در رخان استقام استقام
 احراق اشفاق اقامت انام العطاق انکار
 با بر و با بود بها المذکور بخش تبدیل تجزیه تجزیه
 مجتهد تحقیق تلخ شکم تصدق تطلبه
 تعطیر تعبیر نقادی کلف تکفین سفید
 بتول جنبه حق بحاله حقایقی حق الرب حق الهدی
 غش خورش دستگردان رعایت ریشیا رزوه

الکفر

سر علف سوخت سبزه عال شرب صرف
 ضروریات طعمه علق علفه عمارت
 عوض المذکور فرس قطع قیمت کرایه
 کم بود کمور مرسوم مرتبت مع
 ساعده سهال حفرر موجب نقصان
 نواله و طیفه یاد بود مراد

کثر و احد را صغیر و کور را برین ترتیب طور میطور و المذکور است
 الوجود مخزن گویند ^{بعضی} و شعله در دهند در تحت آفتاب نیز بنویسند
 در آنکه گاه بر یک مخرج بود مخزن باشد بلکه بعد از وضع رعایت
 که ای نمکنند هر تو نیز طلک و مستمیر انوع میدهند کاین سخن
 مفصل و بعد کاین نوعین کفایه ^{بعضی} اما مستمیر که قرینه طلک است

الفصل در توجیهات
 و بعضی از آن توجیهات
 غیر و توجیهات بسیار است
 و صیغهای آن این است بدین

اولی غرض ما توجیهات و مصلح و ممال
دوم جمیع آنچه در نظمت رعایت و ایمان و انجام توجیه
 و گاه آنکه در بعضی صیغها با اطله در ترکیب با توجیه که در حد
 عوالم و غیره متبرک است و در سایر جداول توجیهات
 و غیره توجیهات اطله است و مورد حیب و غرض توجیهات
 حکم دلو اما مقررات که فریبه توجیهات دوم است
 بدینکه مقررات را از توجیهات بدان اعتبار است که توجیهات

۱۴
 توجیهات

۱۳

دوم توجیهات و مقررات را پس پس هم توجیهات و مقررات
 غیر است و توجیهات بسیار توجیهات مقررات کینه توجیهات آن
 توجیهات و مقررات و توجیهات کینه توجیهات آن توجیهات
 و توجیهات و توجیهات و توجیهات که در او اطله توجیهات است
 این توجیهات توجیهات و توجیهات توجیهات بلکه اول و توجیهات آن توجیهات
 کینه که فریبه توجیهات توجیهات و آن توجیهات حکم دلو و توجیهات
 توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات
 توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات
 التوجه توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات

توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات
 توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات حکم دلو و توجیهات

حرف اول در قنیه و اتصال در دران
 در درخت است و در قنیه در دران در است
 در قنیه به که هر چه درین فن سخن بیاورد آن با بقدره قنیه در و اگر در
 پیغمبر نوشته شود برت بخت این فن در همه مکان بود که قنیه در آن
 و پیغمبر قنیه نوشته کرد که با قنیه که کتب بسیار شده در این فن
 و در این فن آن بقدره در این فن است که از قنیه که قنیه در
 چنانچه زیرا که پیغمبر است و در این فن که قنیه در چنانچه
 بنابرین بقدره در این فن نوشته که چون قنیه در که هم قنیه
 آن بقدره در این فن و بقدره در این فن قنیه در این فن

حرف اول در قنیه و اتصال در دران

در درخت است که حکم و جمله او اما یک چیز جز است که در قنیه
 است و آن نیز یک است در یک است چه در یک است که
 معرودا قنیه همان چیز که قنیه معرودا است و قنیه در هر چه
 خوبه و با هر چه باشد چنانکه او را در هر چه قنیه که در هر چه
 دره و قنیه در هر چه و اما آن نیز قنیه است و قنیه در هر چه است
 خولا غر و حولا در هر چه و این فن قنیه در هر چه و غیره در هر چه
 با هر که نیست با هر که در هر چه قنیه در هر چه است و هر که قنیه در هر چه
 رقیق و در هر چه است اما در هر چه که او اگر پسندد از هر که قنیه
 نوشتن جز در هر چه و این فن قنیه در هر چه است و هر که قنیه در هر چه
 در هر چه و طوایف که آنها را قنیه در هر چه است که در هر چه قنیه در هر چه
 که هر چه را که مخوف نویسد قنیه در هر چه در هر چه قنیه در هر چه

در دران

در دران

در درخت است که حکم و جمله او اما یک چیز جز است که در قنیه
 است و آن نیز یک است در یک است چه در یک است که
 معرودا قنیه همان چیز که قنیه معرودا است و قنیه در هر چه
 خوبه و با هر چه باشد چنانکه او را در هر چه قنیه که در هر چه
 دره و قنیه در هر چه و اما آن نیز قنیه است و قنیه در هر چه است
 خولا غر و حولا در هر چه و این فن قنیه در هر چه و غیره در هر چه
 با هر که نیست با هر که در هر چه قنیه در هر چه است و هر که قنیه در هر چه
 رقیق و در هر چه است اما در هر چه که او اگر پسندد از هر که قنیه
 نوشتن جز در هر چه و این فن قنیه در هر چه است و هر که قنیه در هر چه
 در هر چه و طوایف که آنها را قنیه در هر چه است که در هر چه قنیه در هر چه
 که هر چه را که مخوف نویسد قنیه در هر چه در هر چه قنیه در هر چه

وینستد باب دوم در اتصال و آن جان است که چندی
ازش بر خرد و نام که موقوف علیهم و آنستد با شریک خود در وجه غیر
مشایخ با شریک شرط بر آنکه در از هر فرقی بر خاسته باشد از هر دو یک
در ضمن نوشتند بنموده و خدا اتصال فرستاده که در تحت اتصال
کنند بجهتی که از طرفین و اتصال اصل غیر از عرض بیاق
تجاوز نماید و آن اتصال آن است و اما تجدید دارد
چنانچه نموده و اتصال ضلع نیز جایز نامند اما اتصال ضمن در هر
کوئوارز کیناست نتوان نیز در اتصال حکم ضمن دارد و کین
تجدید از آن کوتاه تر نیست اتصالات بر سپید نمود در تمام دریم
راشم تصور است **قول** و نقش که این قلب حسنه ایم درست
درست شد اما شکیست ایم درست رسیده از هر از نفس کین

که ما نمیدر دولت نوشته ایم درست که کین نیست چونما در درین بینه
غزل شکست است سخنانکه بسته ایم درست فاعده نیست
مدای اتصال از پنج تجاوزه باشد و آنرا اما امر اولی گرفته اند
بنا بر یقین عقد حسن از هر بر آن نموده اند و از جهت اتصال ضمن
و ضلع یقین عقد شده و اتصالات کوشش و کوئوارز بدین
نوعه ضمن و خواه نیست طوایر که ام را یک فرزند از نیم تمیز دارد
بدانکه هیچ مد اتصال را جان باید نوشت که اگر فرقی بود نوشت
میان شکن کینند چنانکه در اتصال اصل بخط سبب نموده شده
مدای وی از خط مذکور تجاوز نماید و ما بقدر از اسبب مایر نمود
و قه نموده در کوئوارز بدین و غیره در آن دو بابت است بابت
اول در کوئوارز بدین بدانکه ما قهران بصیر این فن کوشش

و کونوار بر موهنوع حقت اند فابده کنگه بر کاه و نیز انهای کل خواهد شد
 بر به اجاب تقصیر و نه من آنچه در کار بر خور و متفرق موهنوع را
 نوانند فاعده کنگه بدای هر کدام از کنگه بر بلند تر از خوره بیان بسته
 و خوره ضلع و بعضی قصر و طول را یک فرزند و بعضی نیز تا نبرد
 اندوش انرا و ای است جمله در نظر منصور است نقش سگای

قلب بسته ام در است

Handwritten musical notation on the right page, featuring several staves with notes and some red markings.

نور ان

نور ان کونوار جا بر است و اسم و مفرده نیز کونوار است که بدای
 ضلع بدان کار بند و بعضی انصاف را کونوار گرفته اند اسم و مفرده بد
 ان باشد و بتوانند بود بد کنگه کونوار بر بدن عزیز باشد

Handwritten musical notation on the left page, featuring several staves with notes and some red markings.

بانتی و دم در بیان گفته بر فرد در از افلاک با هر چند از اجناس
 چه اطلاق میشود بلکه انسان و شتر را نیز نویسند و بیوت
 و خانهات و خوانت و امثال آنها را باب نویسند شتر و گاو
 و گاو را او کلب و کرک و جوجه کش و ملا و سوار این انواع
 فلان نویسند آب و استر و گاو و خر و کوه و کوه و دام و در یک
 و غیره را را اس نویسند خید را سخت و میمون را از غیر نویسند
 و بعضی شتر و گاو و غیره را از غیر نویسند و طبع و جنس آنها
 و شتر مرغ و گوسفند و ماهی و شکر را قطور نویسند و مار را اند
 باز نویسند و نمشیر و گاو و خجسته و نر و کمان و در بین
 و دهره و نمشک و اکثر آلات خوب و بقیه نویسند
 در عدد و بال و چرخ را عراده نویسند و فو لا در بعضی و زره و قبا



بدن بزرگ و نور و مترا و اند و باید که کتابت اصلاص فوجان شود که لکه
 فوج و از شکر و حقه سازند بسیار طریقه طریقه نرسد بهر لکه می
 در عدد و طاقند در عرض افلاک نماید نوشت نام بیان بسته مکرر د

باب

و بر پزیرند پس بان توان نمود نوبت نویسند و چهار اینده نگاه
خود حرکت نواب و پیرامین زیر جامه را دست نویسند
وز رفت و اطللس و قطره بر سر حریرات با شکر طاق نویسند
و قطعه و فوطه و لنگ اگر طاقت نمود الا جور و در بجه ستمالی
را دست و کافه و فم و انشای اینها را دست نویسند و بعضی از
انتهای از قبیل مندم و غیره عدد نویسند و سایر اوقات را
فروع و نوب و کتاب و پوست و مسخر و سماج و خام را جلد
نویسند و کفش و جاقشور و بند آن و حکمه از بجه و زین و
سرج نویسند و نعل و اب و دایره نویسند و کلیم و قالی
و سوزنی و مندم و سایر فرودش را بجه با خود نویسند و مال غیر آنرا
عدد و کلمه کند کویوت را اکنون بجه و نویسند و سایر است

حکایت

چنانکه اکثر نوبت که جمع شده در تحت بهاء المذکور در آورده اند
و بتواند بود درین مدت تقریف را در این است حرف تا
در ادب حساب نویسی و در آن دو دفتر است جه
اول در طرح حسابات و سایر مکاتبات بد که
حسابات را به سبب طرح مفرغ در روز آخر هر ماهی که در دفاتر ثبت
دوم مقتضی سرمه حقیقت جهاد منه بیم اداره ششم
کیفیت مهم محمود مقتضی شعوان انها نوبت نوبت اخر نوبت اداره
ششم اس نید جمع را مقتضی مکتب مشر دانش نماید دو اداره
فرد رو نیز بصورتی نویسند فرد و محرر سازند و تواریخ مردوم
دارد دوم اکثر مجموع اس نید مجموع مردوم اداره مردوم
شرح نویسند بهر سیر م اکثر مردوم نویسند بهر سیر

تغییر کردن در این احوال در این

معاذکون است اشرافه بر مشایخ سابق و نمک حلاوت و تاریخ کنند
و کما سبب شیخ دارنده چهارم که شماره باشد که در این
و تاریخ نگارند پنجم که چهارم حضور و توفیق سبب از دفتر اخرج کنند
تا به تمام حواله است بر پایه و کم و جمع شود ششم کیفیت محاسبه
و حقیقت نمایند و صورت قلم و در دفتر قلم دارنده و سبب تاریخ
چندان جمع کنند و این طرح بیشتر در تحریر ابوابها لایزال هم مقرر
و بسبب سخن راجع کنند و در صورتها محبات بر طرح و سبب
اگر بخواهد قلم ضمن بعضی از کتب و صورت حساب و بعضی از سبب
محاسبه است یعنی است که کیفیت محرف منظور دارند و در دفتر
یا در دفتر محرف و در این بر آن در سبب است که مفروضه تحریر
باشد و در هر طرف در دست آن مقرر دارند و در حساب بر دارند

تغییر کردن در این احوال در این
تغییر کردن در این احوال در این

داکتر

داکتر تصدیق است شبیه بر رقم مرتفع و بعد از آن نمک حلاوت و احوال است
در بعضی و بعضی دیگر در تحت آن در این و در این که صنفی است بر رقم الحاقه که
صنفی است الف و اگر که با نه است الباقی و اگر خبر است و خبر است
الباقی باقیه فاضله با یکت و در این خبر است که ششم با بارز است
پس اگر چون خبر را بخواند و سبب در جنب است این عرض است
مخرف این در هر کوبه در این هر بعضی و سبب در این خبر است
در این خبر است و منظور دارند و اگر یک از اینها است هر چند که
در ششم الباقی در آن سبب در این است و در آن که در آن است
تا ما رسید و اگر که در این خبر و دیگر در این هر سبب در این خبر
و بابت حساب است که در این خبر محرف است و در این خبر
که صورت است از نام یا در این خبر که در ششم را در این خبر است و در این خبر

تغییر کردن در این احوال در این

بنام خداوند تعالی که این کتاب را بر ما فرستاد
و ما را از این کتاب آگاه کرد و ما را از این کتاب
بصورت کامل آگاه کرد و ما را از این کتاب
بصورت کامل آگاه کرد

بدانکه محاسبیت کیفیت را بر کجاست
آن پنج پسر اگر صفت از آن است
و در این میان خبری است

دوف

دوف سیاتین چون حساب و طبع می باشد و از این است
که نویسد و در این است تمام نفس الهیه است
بر آنکه در هر مغزده و حرف چهاردهم نیز جایز باشد و باب چهارم
باشد و اینست محاسبیت و هر مغزده س در اینست محاسبیت
محصور که در چهاردهم بنام در آن محاسبیت آمد و حرف قون
سخت است و از این است تمام نفس الهیه حرف بر آن مرتب شده اند
در اینست که در هر آن سخن می خوانند و از این است تمام نفس
در راه او بخواند و در اینست که در هر آن سخن می خواند
و در اینست که در هر آن سخن می خواند و در اینست که در هر آن
سخن می خواند و در اینست که در هر آن سخن می خواند
و در اینست که در هر آن سخن می خواند و در اینست که در هر آن
سخن می خواند و در اینست که در هر آن سخن می خواند

تصدیق تو چو سینه خندان شد سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 بهجت گشته سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 چه بخت است سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 و خوشبختی سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 بختی از بر این یا نوشته زین سینه خندان سینه خندان
 مقلدان سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 که اندر چشم سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 تا در باب سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 غریبه نمان سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 ده سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 خواهد سینه خندان سینه خندان سینه خندان

خاندان خندان

بزرگترین مغز است که در کجا مذکور است سینه خندان سینه خندان
 سینه خندان سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 و سینه که جای اصلاح است سینه خندان سینه خندان
 عنوان داشته سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 اول سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 تا سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 و سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 ثبت سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 قلم سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 نماید سینه خندان سینه خندان سینه خندان
 عارض سینه خندان سینه خندان سینه خندان

سینه خندان
سینه خندان
سینه خندان
سینه خندان
سینه خندان

باب سیم

در اعمال المذكور به گفته این تصنیف است که آنرا اعمال المذكور خوانند و منظم است **شعر** تصنیفهای سبع را در اصل و سبعی که در دست است در نظرت رفع است **استماع** آمد پس استماع گفت: اخراق آمد رسوم مکرر سبع: **انفاق** و انفاق: آنکه نینداید و سبع **استماع** خود را در هر استماع حاصل است تا به دانسته باشد و قدر را نماند و قدر را بود آنچه که از آن بود **استماع** آن است که کلامی در بعضی نام نماند از ششم و طبع و سیم که در مصالح است و بند و اجرت نماند حاصل سبع مکررات یک طایفه از رفت خواهد بود پس آنجا که حاصل بر آید و اجزای آن بر شصت

ادامه

۱۶۲۰

ادامه است در تحت حاصل المذكور و آنجا چون برفت که بگردد توجه که تجار و تجار می آید و در ادوار به صرف و دو انچه متوجه **اخراق** مثل از فقر مستعمل را سوزند و سخت و اجرت دهند حاصل آن قدر رفته خواهد بود و اگر از آن طرف سوزند نیز عمر که در انقطاع و انمود می شود و باستعمال در آن بعضی در این تمام کنند و شوق اقرار صحیح است **انقطاع** این است تا شتر تحت لباس قطع نمایند که حاصل بره مقطوعه باشد بلکه در صلح هم آن حاصل را بصلح استعمال می نمودند مصالح و اجرت دهند و لباس ترتیب نمایند و بعضی در تحت انقطاع به تمام می رسد و شوق اولی است **انقطاع** آن است که چون در این شوق کنند اجرت قطع دهند

در دینچه و شمشیر خواهد بود و خنجر صعب و اکثر آلات حرب در آن
 باشد در اشفاق عهد می شود **مستحق** آن است که طرف طلا را
 منگرسازند و اجرت دهند عهد چند تن تقاطع طلا خواهد
 بود و اگر آن طلا طرف دیگر سارنه بنوعی که در انقطاع می شود
 پسته در آورند و بعضی با کسار تمام کنند و حق اصرار
 است **تبدیل** آن است که قبایر دهند و کلاه بپوشند
 که **مهر** آن کلاه باشد **سند** مثلاً آنکه کوه سفید در کوه
 و اجرت سلف بپوشند و **مهر** آن است که پوست و کپور
 و سایر جوارح است **مسبح** آن است که منع فرزند
 که مهر قیمت آن باشد در بارز مهر در جزئی باشند
 دکل و اصرار ضعیفها منور و بنوعی در استعمال مذکور است

در ادرام

۱۱۶۲۰

در ادرام و توجیه هر قدر بتفصیل باید دانست که **باب مسبح**
 در حشو و باد چون خواهند مسبح از مسبح یا مسبح
 از نمودار وضع نمایند آن مسبح سلابان نمودار سلابان
 که از نزد موصوع را منتهی کنند و از خود بپوشند و در وضع
 بر جوتله از روی می نمایند کوبند و اگر چیزی در بر وضع شود
 باز یا چیزی را بر جوتله از روی مسم کوبند و اگر چیزی بپوشند
 و باقی هم کوبند یا باقی کوبند و تا آخر که کعبه هم
کعبه گفته باقی از آن کعبه کوبند و در بارز در آورند تا در
 مرتبه این عهد سلابان بر داشته اند بعضی کوبند کعبه هم
 کعبه سه یا بیشتر جایز از آن خواه مرتبه اول و خواه که است
 اخیری هر جا که قطع می شود باقی سلابان از کوبند که سلابان

عبارت دقیق اشعار و سایر جملات است باز خواهد بود
در حکم لایحه مخصوص است

دگاه باشد که خود بار کلمات جز در گذشته داشته باشد
و محتاج به فرد دیگر شود بنا بر جای که کلمات در این بند
و کلمات در این بند بنا بر این است که در فرستاده دوم صلح
ناید فردی که در این بند و چون بفرد دیگر رود برین طریق
در اول صلح فرد اول تتمه منها الوضع یستند و اگر کلمه
بعد باشد تتمه بعد کومند چنانکه در افعال بوده انرا

نم

کنند باقی در ترتیب و در بداند ترتیب چنان است که هر
کدام در فرستاده اول صلح و سیما و غیره بعد از ترتیب
قانونی و وضع که پیش گذشته هر جا بوده باشد ترتیب
حروف یستند و حرف اول را اعتبار کنند و اگر در حرف
اول ترکیب باشد حرف دوم و با وجود حرف دوم
و حرف سوم اما آخره و اگر کس یک اسم داشته باشد
باسم پدر و اگر بان نیز ترکیب باشد بطن و جمع منف
و اگر از یک طرف باشد بقصد وصل و اگر در آن ترکیب
باشد در سن و اگر در سن ساد باشد که علی حده در سفت
اختیار کنند اصل را در هر دو صلح و غیره چنان بود
که تمام در هر حرف باشد بقرب و بعد و جمع نظر کنند

مقارن و طریق طریق طریق طریق

عزاد عزاد عزاد عزاد عزاد

عزاد عزاد عزاد عزاد عزاد

مرازمه سبزه در حکم آن

سهم سهم سهم سهم سهم

سهم سهم سهم سهم سهم

سهم سهم سهم سهم سهم

سهم سهم سهم سهم سهم

سهم سهم سهم سهم سهم

سهم سهم سهم سهم سهم

مقدم دارند و صیغه با چون مخصوصه ازین صورت عاریت

بر آنکه کلمه در دست است که اما حرف ندهند و ارف

آخر مستعذر باشد حرف فیدران سلا و همچنین تا اول

ان اسم اگر حرف نکرده باشد و مدته توان گفت در صورت آن

کجا نند مثل که وید و زرد خیره که برین نوع است بعضی

نه بوج کونند سهم سهم سهم سهم

سهم سهم سهم سهم سهم

نه

بیشتر خردت و غریب را ده دود و کبر ازاد تقدر

بفکر لرا اینها ستم نند سهم سهم سهم سهم سهم

تقیر نند سهم سهم سهم سهم سهم

تفکر

بسم الله الرحمن الرحيم
 لطیف ترین مهدی که بسته محرران دفتر خانه سبوت
 استیفا و ذکر بعضی از آن عجز و شرمه اقدام نموده
 طوایف بسیار و هزاران تعداد و مدد های آن قاصر و نوبت
 شکر که عاملان کارخانه از سر در سر رشته روزنامه
 و تحریر فهرست آن حیران و محسبان و فائز آن
 در تصحیح میزان توجه و مجرای آن مستحضر و بهترین بنای
 که عیالات است و میان محض العقول علاء علی تصحیح

بلا نزه

بلا نزه آنرا بر دفتر اعمال حسنه و افعال حمیده ساخته
 بر صفحات ادراک مسوده الیه احوال در ایام بعضی
 از اول محرمه الله تبارک و تعالی احوال و نحو در کارگاهت
 اولت سر لوح احب که کلمه از مجمع ارباب کور که
 از اصحاب شروت را مالک تک شود و اجناس کور
 با شمع و شمع و حرمی سبب و تو بر جمع مسالمت استیجاب
 کرده که بجز از امثال لیم به بصاعت که حشر الدنیا
 و الاخره که باین سبب نبوی رسیده اند با وصف اینکه
 معمر که خود را در مغفوره و مندک مردم در این دنیای
 یا بفار فانی صرف نموده ام عوض حاصل آن لذات
 منالذات کائنات و لذت و صلا که بود و غیر آن بود

دو الفضل العظیم میخوایم بچوسته نظر جراتی داشته باشن
 حال باین مقال مترجم میازم **بچو جرم تو ای ضیا عظیم**
عمیبت که غایب است گریست **بچو کنونات ابروی**
 رضا خوشنودی خود داشته که در برابر آن امثال این دنیا
 بی قیمت است بر آن جرات **فرمایه سبحان من بدیع ال**
بقره **و احسان الخالقین بکلمه** **در سخت چو نفس قلم اگر**
نون **شد هزاران قشش ز نمون** **ما همه دایم که صفی**
تویی **مبدع این جمله بدایع تویی** **ای ز وجود تو نوز**
بهره **وجود تو سرمایه بود همه** **در صلوات صلوات بجد و بیان**
 که ایشان بمنزل و فریضه آن مقدور فرزدی از انفرادی
 نوع این فی بنود حواله مرقد مطهر شهید معتمد معبران

بکلمه

پیغمبر اطهر که مقابله اول در بر مفصل دفتر نبوتش هیچ صاحب
 عمل و ممکن نیست و معادله مجرب و جرات و انعامات و عرش
 مدققان خورده بین را میسر نه زکوه که محلی از اوصاف
 حمیده و اخلاص سندیده اش در ضابطه کارکنان افلاک
 نخبه نیر که اطوار مرضیه مستحسنة اش زنده از نیکو است
 دو هم در بر آن مرکز فاک مکنه آن برسد **بچو**
والتقین **سائمه مطوب اهل نبوتش است** **انکه مفضل**
اقربش است **سر فرار از خصم است همه عرش و**
کر سر طغیان است همه **کوی او مقصد است و او مقصود**
 او چه مقام او محمود **صلی الله علیه و آله** **سیما افتاب**
 برج امامت و در درج کرامت **پشوی ابر طریقت**

انکه نسبت بقریش بچکان است مبر منزهة درون من موی
کو سبقت از تمام امت بوده است پیش من و
چون من کجا که در عالم نزل عباد که تو را بگویم
نتواند شمارند و در حد و حد و حد و حد کجای شایر
پذیرد حدیث نامعدود و همه ائمه و معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین که جانیه محبت ایشان در هر بیت
منحصرا آن دو گوشواره هر شش الله وان مکن بر سر
یا فخر کتف و دامن رسول خدا و فاطمه زهرا که نقد
و اسی ایشان در میزان من بعلی شغال ذره خیاره افسه
خیرات مبرات و جملتان حساسته با حفت افضله
رسالت عترت ایمن الهامین التامین الحسن و الحسین

و بعد

و بعد تا زین العابدین سید ائمه هدی علیهم الصلوات
السلام و التحیات الزکیات من الانام اقابل
چون لحضر عباد الله ابن المرحوم عمر محمد رضا نوین
سابق سره کار ضابطه دیوان اعلا محمد محمد در زیر کار
تا لجاه قول الله انا سبی در ایام طفولیت شنیده بود که در عهد
رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه در سفر از راه غار غنیمت
بهم رسیده بود در رشته آنرا انجانب میخواستند که
فرمانند که بما بین امیر اسلام فتمت شود با پله بکر فرموده
بودند که سرسشته آنرا منتفع و مستحق نموده بنظر او
رسند پله بکر را پیش زلفه بجمع نمود او فرشته
چندان سیاه در دست بیناید که بچندین شتر قطره معل نموده

میآوردند با وجود آن چیزی مشخص نیست جناب
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله که حضرت امیر مردان
 علم این ابطال علیه السلام میفرمایند که نفس نفسین
 شده سیاه است از آن شخص فرمایند حضرت در آن
 علم بیان لا وضع و در چند فرمائی آن اموال و سایر
 را سیاه نموده بنظر مبارک آنحضرت میرسد و از
 آنقررت میفرمایند و از آن تاریخ این علم باقی ماند
 و آنحضرت واضع این علم لغیر و اول کمترین بنزدی
 تحصیل نموده **فهی غیر لا شوق** تحصیل علم فرود
 میسر شده و بعد از مقدور سعی نموده کم در پیشی تحصیل
 در آنوقت بجهت کدورت های روحانی جسمانی ظاهر
 باطنی

۲۵
 و باطنی و ترزل در حواس بجا نظر رسید که سر آن در علم
 که استاد خود دیده شنیده و در تمام در بعضی از بلاد که کرب
 علمها بوده و شنیده که بسبب از خیالات فاسده باز مانده
 قائم نماید امید که هرگاه بنظر ابراهیم سلم رسد زیاد بر طلب
 چیزی بنظر شریف شنایند تقصیری که در بعضی مولود و قوا
 ملاحظه فرمایند بوالطف و عنایت خود نسبت فرمایند اول آنکه
 در هر بلدی طریقه حساب ایشان بخوبی بجهت باید دانست
 مثل ولایت عراق تقدیر ایشان نو مانده هزار دینار است
 چیزی ایشان از قرار عمر داد و ستد نمایند بعضی لیکه در آن
 یکم در بعضی از بلاد عراق شصت مثقال است هر یک هزار دینار
 مثقال و بعضی دو هزار و صد مثقال است شصت هزار مثقال اما

داد و گستر و بواله تاملات متشابه است و طریقه حساب تقی
و جنس از آنکه الاله الوفا این است که بعد از صیادزه و بعد از ذره
فقیه و بعد از ذره فقیر و بعد از طمیر و بعد از خردل و بعد از حبه زرد
و غیره جنس و بعد از طریح و کسیر و بعد از دنیار و غیره
و ولایت حاکمان نقد بر ایشان قیام نشسته زار دینار است
و جنس از قرار کلمه حساب نمایند حساب جنس بر ایشان از آن
کمتر نیاید چه در استار را که جنس است نمایند و کلمه ایشان از آن
مشهد مقدس متشابه متعال و ولایت مرد و نه صد متعال
و بیشتر هم پیاوند ولایت تا سرسید متعال است و سایر ولایت
آن بطریق متشابه مقدس چون است و ولایت و از آنز فقه
موافق علق دستور دارند و جنس بر ایشان آنچه نقل است

کسانی میسازند از قرار نظر داد و گستره نمایند و نظر و سر و سر
بهشت هم تریز پیاوند و کاسر کمتر نیز نمود و ولایت با بجان
نقد بر علق موافقت دارد و جنس بر ایشان که متشابه متعال
اما بر غیر از این چند و خلق سان چند و شش استار پیاوند
کرمان در نقد بر علق موافقت و در جنس در صد هم تریز از آن
من هم کسیر نمایند که در آن کسیر ایشان کمتر است و سایر آن
ولایت است باشد و ولایت پنجم آنچه نقدی را صادر است کمتر است
و یکصد و شصت کمتر است بکمال است و هر ایالتش متعال تقریبا
و بعضی سال کمتر پیاوند و جنسی جنوبات از قرار بهار دارد
بنامند و بهاری شصت و سه من بوزن تریز در ایاد حساب
و جنسی آن استار است و شصت استار بکسیر خوراک حاجی متعال

که هرگز از آن شش من می است که هزار و دویست مثال بوده
و ولایت لجره حب لغدیرشان قری می باشد که چهار صد و بیست
بوده باشد و احاد ایشان ده نیم نفره است که هر پنج و دو نیم
و فلوکس آن بیجده عدد است که یکده نیم باشد و در ولایت
معطه رزده الله شرفا و عطیما اگر معاملات لغدیرشان با شریف
می شود و وزن اشرفی آنچه معمول است چهار دانگ و نیم از آن نقل
پیشاد و زیلو کم نیز ملاطه شده و لغدیرش نیز در این میان
قره شرفی نقل نفره است و فلوکس در آن مکان نیز یافت
نفره و لا که نموده هجده عدد از معاملات یکصد دیناری
و گاه است شود و آن را کیر نمایند و فرودش بر در کلب
و که نوازند کاری و سکه کلب کم حیار است بسیار مدخج میزند

بجواب

و جوابات را از فرار صاع بیج و شری نمایند و وزن صاع مختلف
و در عن را با بعضی بناس دیگر از فرار طلده داد و سته نمایند و وزن
یکصد و دوازده مثال است و مدینه مشرفه مگر سه در صاع را بناس
مقطعه موافق است سوادی رجون که آن بضاع بیج و شری میزند
و ولایت بند آنچه لغدیرشان است اگر نفره باشد از فرار رویداد
و سته میزند و وزن رویداد و مثال نیست و سر رویداد هر از آنجا
و اتحاد رویداد را از آنه میگویند و شرفه آنه یکصد و پیمه است و شرفه
بادله و پادله چهار یک رویداد است و آنچه طلده باشد همون میگویند
و همون در وزن لغات در رویداد با اشرفی در صهرن وزن
مغایرت در رویداد بعضی مبر طلده داد و سته نمایند و وزن
نیمت و با سنی در دهند داد و سته شرفه بلکه آنچه عباسی بنند

در بند صورت که میسند گذارد و در پیکه که نموده است
نمایند و چون در هند چیزی قسم است اما در مشرق است
از قرار چو ساره باشد که بهیون میسند و در کوز
برین نیست و در مشرق است و کوز و کوز و بعد
خو کوز نیست و کوز نیست عدس باشد که عدد در هند
نیز ناما را بطاقت میسند اعم از اینکه آن عدس بسیار باشد یا کم
در بده و پاره سی و نلک و غیره این قسم اجناس مقصد بکند که
بطاقت میسند و بواسطه آن که ایران نقطه و در طاعت میسند
بعد میسند و غیره که ایران بر غیر میسند این سخن در
زرع خرد و در شش نمایند و بعضی فلوس هر سه و بادام
و او کسند در سبب و شرا نمایند در جناس مالوی را از زر زین

تبر

۲۸ حاسب نمایند اما مختلف باشد در هر یک از بلاد هند
صلی و چون طریق این حسابها معلوم گردیده شروع در نوشتن
اینکه بر صنی را بچگونه نماید نوشت و این فاعده را کلی نماید
مشترک هر یک را در درخت و دریا طما در آن از زر و فیروز
و در بار زقطه و در آید آنچه بزرگ است در ستودن و در بار
دانه نوشته میزاد اولی است و آنچه ریزه بوده باشد در شش
مالوی را این و لمبر سر که قطع شده باشد آنچه محمد و کج
طکار و امثال است تو ب عدد در رای و در زبافت طلوع
بند که چهار زر میمانند بعد در صفت و عدد عالی بزنج
و زر و عدس و کوز که کوز است کوزن در زر و زر و کوز
قالبی کرده هر از هر یک نفر نوشته مرصع و مدالی کوز

و اسطرلابی و مسیله لالات در ختو بوزن و در بارز عدد و
لالات و نقره لالات شرح ایضا و المذکر و مرز و بحر و قیچی
دینی و در هر بلدی دستوری دارد و خاصه در کالین و کافران
بیابان در ب و آنچه حیوانات است مثل اسب و ستر و اسب
و کوسندراس و ستر نقره کاد و بقره و حیدر و بچه و اما خرید و فروش
ان بزغ است و طیور قطعه و دست و پوست بجلد و بجلد
کوشتر میشود و در نوت مثل قبا در راقان ثوب و سر لهر و غیر
دست و مندید و کلاه و شاک بصورت و عدد و جاقوز و کفوش
دوس غلذک و چون طی این مراتبند بحال باید در
که در علم میان صنایع منفرده ضرور بسیار است کسی که الله
تام بر این علم نباشد باندک لفظی مبلغهای کلی خسارت

کتاب

حساب یعنی حساب ال میسر است بجهت اینکه این روزگار از
خرمپاشند بهر صورت ترک محال کرده شروع در مطلب بنام
اولا بیاید دست که میان صحیح و خرج بجهت حساب است
مقرر است و اصطلاح و معانی آنها این است فرد یعنی چیزی
که در او ثبت اموال و حساب باشد خط هم اسم است نام
مصدر اسم خود معلوم و معنی مصدری آن نوشتن و نوشتن
و تحریر معنی نوشتن است و در او رجه از درج است و درج معنی
جمع و خرج است و توجه به متفرق و هر چه چیزی است چون در
دختر این عمارت منظر از اینجهت توجه میکند و جائز و العی باشد
که در وقت محاسبه با تصحیح میزان بر بهلولی مینویسد و محاسب
و آن الف عدست مقابل و صحت حساب است و اگر در حق

مقابل شود و لفظ بر سر الف که از آن که ترکیب هند است
 و اگر سه بار مقابل شود لفظ دیگر بر پہلی لفظ اول اضافه
 نمایند که صورت سه هند است هم سازد میزان مغز مبلغ
 و مقدار متعدد است که در یکجا جمع نمایند مقابل مغز مبلغ
 کردن است تعداد ادراک افراد است که ترتیب آن سلا
 بیکدیگر دهند و بخت هند می شود و آن که در فر آخر شده
 می شود آنرا بفر پیش حای اید نوشت که بعض ملاحظه فر
 پیش فی الفور معلوم گردد که این حای چند فر مصل
 دیگر انکه الرا ان اوراق از هم باشند نحو خواهند ترتیب
 نمایند بدون سرگردانی ترتیب نمایند حز معنی پر کردن
در اصلاح امر این فن مبلغ و مقداری که نویسند

نظ

نظ و بجای در ناید وظیف این افراد نویسند ان مکان ما
حز کند و بار فرشتن از روز است و بر مغز ظهور است صطلاح
امر این فن مبلغ و مقداری که از خود پروان آید و بر عالم و موردی
حسب نمایند و تخیل مجان است که مبلغ و مقداری تخیل و یک که حساب
جمع و نوع آن باز نمایند ان است که حساب تخیل فرمان حساب
ما بمبلغ تخیل و مصرف آن را نمایند و فرق مجان تخیل
است ان است که تخیل بالمطلق می نویسند و بالمطلق نمایند
و فرق در میان موجب و مقداری و نمایند ان است که موجب
خدمت معین تخیل از قبیل و نکر که چند خدمت بفرد رساند نمایند
معین را از خدمت مخدوم و موجب که دانند باز از نمایند انرا
موجب کونند مقرر ان است که روز بر روز باشند بفرد یا ماه

در بند شماره اول است که ماه می دهند چنانکه در هندوستان ماه می دهند
 طوری که در آنجا که نورش بلند و باستانه و جرج و مرغان و جانوران بخاری
 تعیین شده اند بطور مستحق از عطف است که نورش ستوران است و
 این صفت و نوسند لال در لغت از بند تا کردن است و در اصطلاح
 این لغت نیز طلبی را بر عباد برده نمودن است برده در لغت بمعنی برآید
 در اصطلاح نیز بمعنی برآید که با بدو که از دیدن او برآید است
 تخلی در لغت بمعنی زدن است و در اصطلاح بمعنی دانه از بند برآید
 کون است تحریک عمارت فرود آوردن است چنانکه بابت ما
 با جمیع آوردن است کیفیت معنی که گفته است و تحقیق نمودن
 و بر حقیقت آن مطلع شدن با در لغت بمعنی باند است و در
 اصطلاح این لغت نیز گفته که از بند بماند و یا بهر وجه را بر جمع فاضل گویند

جمع در لغت کرد آوردن است و در اصطلاح این لغت نیز
 حرارت و نفوذ جسم بر عالم فرایم آوردن و اضافه در لغت بمعنی
 باشد و در اصطلاح این لغت نیز چون محاسبه بر روی باشد
 و نیز دیگر بر آن لغت لید آن را اضافه گویند و در اصطلاح
 علم حساسی است که علی حد بقصد نوشته شده باشد و خواننده
 صدر را با مذکور ملاحظه معلوم نمایند چون بعضی از این اصطلاحات
 نوشته شده معلوم کردید باید دست که در فایده قسمت اول
 روزنامه است که در ازم الحراید گویند درین دفتر آنچه از
 از تحویل و غیره واقع میشود روز بروز نوشته میشود بعد از آن
 بدقت در رصده و آنچه در هر روز در روزنامه آن است که بقصد
 سال نموده هر ماه آنچه روز بروز واقع شود نوشته و ماه را در

نسخه بدل تحویلات

اول پیش می بر خاسته در سیر افراد با اتصال رود اگر در
 چیزی از جمع و خرج بهم رسد که نوشته شود آن روز فردی
 باید گفت یعنی بوم القلان در آن روز باید نوشت رضایا
 و دآت که در روزنامه جایز است اما کات و اطلاق جایز نیست
 اگر چه تغییر و تبدیلی واقع شود تقریر و امضا آن باید
 باید نمود و جایزه در روزنامه جایز است زیرا که جایزه مخصوص
 و محقق محاسب است که با نسخه دیگر یا از روی نسخه نماید بجهت
 تصحیح میزان است در روزنامه مانند این احوال نیز در دیگر
 نسخه است در توجهات انعامات و تولید و موجوب غیر
 نوشته می شود در دفتر توجه حکم از اصلاح جایز نیست بهم
 هم جایز نیست در آنچه از روزنامه توجه باور بر علیه

نماند

نماند که آن لفظ علامت مجرای محاسب است اگر در اول جمله
 بعنوان تقریر چیزی بنویسند تا معلوم شود که در توجه به
 در دفتر توجه بسیار بکار می آید دیگر دفتر اول رصه است در آن
 دفتر جمع و خرج اواب الملك در باب التخاذل و بوسند
 حسابی که نوشته شود مفروضه نوشته می شود در توجه
خرج که اگر بر یک محاسب یک خود بلد در یک سال در حساب
 اقتد حساب م را اسم در اقصای باید نوشت مفروضه نانی
 در پیش باید گفت همچنین اگر در حساب بر یک محاسب
 در یک سال نوشته شود اسم با اتصال برورد مفروضه م
 مفروضه اول مفروضه نانی و نانی ثالث و ثالث رابع و ع
 بعضی میگویند که فرقی مفروضه الباقی می تواند شد در ن

صورتی ندارد و بجهت اینکه گاه باشد در محاسبه ضمیر الف و الف
 بجای الباقی نوشته میشود و فاضل یعنی زبانه که در زبانه فرزند
 خود نمیشود تا نزد پس الباقی فرزند مفروضه نیز در بعد از مفروضه
 در محاسبه مندرک نوشته میشود و فرزند آن حرف ضح است
 هر چند در یک محاسبه حرف خر ظاهر است اما نوشته شده
 الباقی که نوشته میشود و وجه بانی را با زبانه میماند اینکه
 در سال و یک جمع میشود بهر صورت باید با زبانه شود همان
 معنی حکم حرف خرچ دارد در این صورت تا امر محاسبه است
 خرچ دارد اگر کسی گوید یک محاسبه بود و محاسبه را دیدم
 که خرچ جمع مرافق بود با در حق مندرک مبلغ و محاسبه
 شده بود در بار تمام رسیده زده بود بدان جهت ^{نمیباشد}

زیرا که این منطق هر که از جزئیات بحث نمایند چرا که کار نیست
 بلکه کلیات معتبر میدانند منطق که لازم حیوان خاکست
 آن همان باشد اگر یک فرد نهان از زمین توالات معتبر در آن
 نموده بنظر این صورت سلب منطق از انسان بهتران کرد و بحث
 جزئیات صورتی ندارد و بعد از مفروضه و مندرک اگر چه نمایان است
 باید نوشت و اگر زبانه باشد بجای الباقی الفاضل و اگر لغت در
 بانی دیگر ضمیر بانی با فیه الزبانه باید نوشت و ضمیر از
 و بانی را در بار زبانه الباقی و الفاضل را است سید و بنود و اخبار
 را در گوش کو نوار که فرزند دوم فرد است نوشته میشود و اگر
 با خرچ موافق بنده چنانکه در سابق مذکور خرچ در حق فرزند
 و تمام رسیده زبانه باید نوشت جمع هر مفروضه حسابی را در حرف

تجزیه نموده اند حرف اول و حرف ثانی در تحت هر حرف جدا
و بعد در تحت هر دفعه بابت آنچه خواهد می تواند نوشت و بعضی
اعتقاد آن است در تحت هر حرف دفعه تری می توان گفت
علاقت در تحت الباقی نیز حرف و دفعه در باب مجاز است
یکی حرف صحیح و دیگر حرف باقی و بعد از آن دفعه صحیح و دفعه باقی
و بعد با بابت صحیح و بابت باقی و چنانچه بعد از باقی صحیح یکم
الاضافه و جملتان باید نوشت که گوش گوشوار در اگر بعد از آن
دیگر چه بنویسد بر او بگویند نوشته می شود اگر این الاصله
و جملتان در بر او بگویند بعد از دیگر در آن قرار است باید نوشت
کج حذف فاعله است که لغز و دیگر در او اگر لغز و دیگر در او
اصطلاح صحیح و بعضی باید نوشت و در سر از مطلقاً در ضمن

باید نوشت که حذف فاعله است که انیکه لغز و بعضی باطل است
که لغز زده شود و انصار را که از پنج مدح جایز نیست و این
تفصیل فاعله باید داشته باشد دیگر باید دانست که در این صفت
پیش از اما آنچه صدر آن باز یافت ننویسد است اعمال الله
و آن نه صفت است و بعضی اضافه نیز گفته اند اما بنا بر
اصح و معتبره صفت است که نوشته می شود و صدر اعمال الله
در تحت حرف ثانی می نویسد باید جمع نوشته شود در تحت حرف
حذف دستور است و حواله ای که می شود اگر کمال است
در تحت اطلاق باید نوشت و اگر همه است در تحت منفی
می شود و نیز بنویسند حرف آنچه باید نوشت و قرینه اول را بر سر
قرینه اول را بر مال را باب الحجاب و قرینه محمول است

فیدر سلسله درخیز یوسند **طیر** آنچه درشت خلب بنم خواجه
 شکار و خواجه غیر شکار در دست یوسند **شاد** وین **طافه** یوسند
 طیر را نوزد را از قید **طوطی** و **سنا** و **لوی** و **بکر** و **دماندگ**
 نفس یوسند **و دیگر** حیواناتی از قید شیر **دیو** و **ببر** و **بچک**
 و **بک** و آنچه بدینها مانده قلده یوسند **غول** را چون در **سینه**
 راس یوسند **میسوز** از نخ یوسند **نور** بی حراده یوسند
 و **تشیان** هند نور بی ضرب یوسند **چاه** و **برکه** و **کافه** و **خانه**
 و آنچه **شیر** بهیمن و **حیث** است **حفره** یوسند **آنچه** قابل **تقدیر** است
مولد ز یوسند **و آنچه** بوزن است **مقدار** یوسند **باین**
 و **طرح** را **حجر** یوسند **و صدق** و **سایر** امور را **اگر** **بصفت** است

زوج و **کرتاق** است **فرد** یوسند **و صدق** را **بجای** **نخ** **نخ**
بیش **عدل** هم یوسند **شجار** را **اصله** یوسند **زین** را **سج**
 یوسند **علم** را **تفه** و **لولا** یوسند **نقاره** را **ضرب** یوسند
 و **ف** **لا** **صبر** یوسند **کما** **نخ** **کوتبه** یوسند **چنگ** **طوبه**
 و **تاش** **تک** **مضرب** یوسند **کره** را **قدح** یوسند **دش** **سک**
مغه یوسند **ارغوت** **صند** را **توب** یوسند **انف** **نخ**
اضافه **بریک** **ابره** **بیش** **توب** یوسند **بفریک** **ابره** **کوتبه**
بیش **طافه** یوسند **دقت** و **کاح** **لا** **حقه** و **کته** **سند**
آنچه **راعده** یوسند **کثر** **سلسله** یوسند **اصقان** **بهر**
دبیر **دق** **دین** **در** **سلطه** یوسند **شیر** **زر** **در** **العاد**
القضات یوسند **بجین** **حسم** **لدر** **الموسنین** یوسند **الکثر**

در المومنین و در الفجر نویسنده کشدان و ما زنگلان را در المومنین
 نویسنده بلیغ را قریب الا سلام نویسنده شام را در الاماره نویسنده
اسلام بول و قسطنطنیه را در العدا له نویسنده شاه جهان آباد را در
الخلا در نویسنده لاهور را در استر در نویسنده قندهار را در الطر
نویسنده فرز را در الرفاه نویسنده بغداد را در اسلام نویسنده
بصورت اعم البلد نویسنده کرمان را در ازلان و در المومنین
 به ان و نگاه بنظر و در فردی باره هرگاه مبلغ یا مؤثر در نوزده صبح
 وضع شود در عهد امر منهایه میرنند و در عهد نالی و آنکس بود
 لبر لبر نام نم بود یا بنویسنده مکر در صورتی که در میان این جمله
لبر لبر نام تقریر با صفت عده نوید که بنویسنده مقرر العده فلدن
در این وقت باز منهایه میتوان زد اگر در فردی باره خواهد بود نیز
عده نماید اعمال از نقد با کول یا مکر عده و باورن
با شفا در عهد امر بنویسنده مقرر العده فلدن مبلغ در
عهد نالی المقرر است در عهد نالی و المقرر لبر عهد نالی
ان مؤثر را مبلغ بار نیز مبارک است بسیار

اعمال المومنین

قدم و بعد از عفت
در هر نوبت تفاوت آن همه ماه
بوسیله و در هر نوبت چیزی که با هم
و در هر نوبت تفاوت آن همه ماه

ولایت ا بوزرگانند این سواد است بدان که در هر قسم
مختلف است و سلیقه متفاوت است و هر که این
متعارف است و هر که این است که اکثر فخر است در هر
اداره ابواب الملک است باین ماعده

سر
اسد ک فندان
الها
ک
طه
و این صیغه اول ربه از هر اسب جمع و در هر نوبت است ان

بوزرگان
ببوسند

کدر کدر
کدر کدر
کدر کدر
کدر کدر

اینکه خبر بد است و منبر جمع بسته است خود بخود با هم علیا که شده
در وقت بدیدند ببوسند که از هر دو اضا هم هم دلدو باید بود
تا نام خود جمع نوشته شود بوزرگان بگوکات است

این را هم میگویند بوزرگان حرف نمایی است
ببوسند بوزرگان حرف نمایی است
نمایی و این نمایی است که در هر نوبت باید با هم علیا

داشته است در تحت حرف ناسا نوشته می شود نام نام خود بود
 میگویند و آنچه در آن است صفت برآه ما رقم باسم آن دلالت
 از دفتر صادر شده صحیح آن عالم سر بر در تحت این رقم
 برآه بر برآه بنویسند تا سر رشته منصفه طاعت باشد

مواضع اسم عدل حر و عدل عدل و عدل عدل
 در این صحیح را هم بلیقه زد که این است که مواضع حر و
 بنویسند صفت بنویسند تا سر رشته نام آورده است
 اما آن بسم برآه در دفتر او اب الملک التاجی است

اصول
 ظاهر
 ظاهر
 ظاهر
 ظاهر

حرف
 این صفت از باب التاجی است که بهر سوره
 با نام مخلقه خود دارد و صاحب جمع دارد باید جمع و جمع بر کلام
 را تا صوره ظاهر در تحت ابوالکثیر آن بود در وقت برآه
 نوشتن خلاصه سابق اسم آن بود را بنویسند بر کلام
 ظاهر در وقت برآه

هر چه بخواند او بنویسند برآه در وجه اعم از باب التاجی
 تا بنامش تا بنویسند
 قبض قبض بنویسند تا بنام خود برآه جمع جمع آورده
 بنویسند

میگویند بر جمع او بر آه بر آه مواضع حر و صفت
 برآه بنویسند تا نام خود و معین کلام بر کلام
 اینها صلا را بنویسند تا بنام خود که ظاهر آثار بود

باب اول
در تعریف

بعضی
اصول

این بابم بقاعده حروف تهجی باید نوشت و فهرست خواند
ایمناح انما را لغام اخراجات الا اخره و این را باید دانست که
همین که اخراجات باید از القیدت بدو همه را در میان هم
توزیه اگر فرد تا جاهد شده که بیشتر مجموع شود اگر همه اخراجات
در شکم مبدیگر نوشته شده پیدا کردن آن ثبت کمال صحت
دارد کما هست بیشتر از نظر سیر و نوشته نشسته با اخراجات
که ماه ۷ میلیدند و زیاده کم میگویند در میان صد فرد پیدا کردن
است بلکه از سلیقه هم در رشت و نویسنده بعتر و حرج ضایع

باب اول
در تعریف

از قدر رسم است اثر فلان برقع گفته فلان برقع
میگوید با آنکه اگر گفته اند خود این نمودند و در بعضی
خاطر نامی از این دفتر الی صلی است

باب اول
در تعریف

بعضی
اصول

از قدر رسم است اثر فلان ۱۲۰۴ مثله برقع گفته فلان
که در نوشتن بعضی سید که فلان جان فلان نام و لوازم
گرفته بنا در دو لبر از آن دفتر و جهات و مقررات است

سرشته از دستش برود میرود فهم کم در یکه گرفته و گرفته میکند
 پس بهتر این است که آن حرکت را بر سر خود نشود که بماند
 است و فریب نفهم همیشه در برابر نظر بوده باشد بنا بر این قاعده
 این است که اخراجات یا چهره یا علیق یا سورت یا سورت یا سورت
 را با این قاعده بنویسند

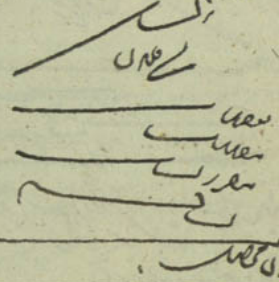
این چهره را ماه با ماه علامه فخریت کند تا هر از ده ماه تمام شود
 بعد از آن کسر باز است

سر باز را هم باین دستور ماه با ماه تمام کند بعد قور فحشان
 بعد زینور کچان بعد هر که چهره گیر است اعم از غلام و کجاست
 انوشیروانی

دقتن سواره و با کمر و سخطین از بر لبه هر یک از اهل علمه براتی
 سلیقه جدا جدا فخریت کند و این فخریت هم قاعده خود
 خورشید را به سزای است که در انظار از سحر است و عزت با
 نسطو کبر اعالی و بر او ان معوم دارد و مثل اول که چهره بدین
 گفته اند باین سرکار شاه نامه کان را اسک با اسم علمه علمه
 ماه با ماه هر یک از اجزای علمه متعدد و فخریت کند و فخریت کند
 بر خواجه بر این بر خواجه این بر لبه علمه خود خورشید
 انابان و اجزای علمه چند ان قبا تر و با علمه و فخریت خود
 بخوار از دست از علمه فاس کند بر لبه هر یک صغیر و فخر
 و فخریت را من اوله ال اخره همان قاعده و ضابطه خود فرد
 فخریت که فخریت کند و فخریت این بر لبه هر یک از اجزای علمه

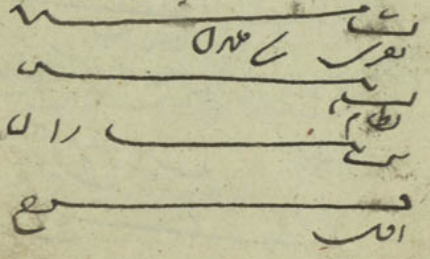
کبر و است

بصورتی که نور از طرف اعلا حاضر سازد بهر ولایت
 که رقم صادر می شود این بلام موافق حروف فخر اول هر ولایت
 حروف اولش الف باشد تا آخر نوشته هر خطی که
 ولایت میرود اسم آن محصل را در تحت آن ولایت
 باطله علی و بنام
 قاعده مایه نوشت



در هر رقم بیست هزار عدد ۱۰۰۰۰
 بیست و نه رقم دهان امر را فهمید و به کسر لکنه
 فرق است مابین فتنه و بره که حواله بازار مایه فتنه آن
 هر چیز که نوشته شود حواله نمایند اسم آنرا که در هر

دره فتنه شد نان با ناست با نیر بار و غیره
 با کونست یا بنامه یاد خاک یا بنامه کد اخته با کدم یا جو
 با کاه هر چه باشد همان اسم را سابق کج می نویسند
 دره اول هر یک صیغه علی و کت که هر چه خوانند آن
 صیغه در بر لای حواله نمایند در هر گاه تحریر و فتنه نام
 فتنه کون آن اول و جواب اب تمام الایک
 الحاد و الیها صید در کارند و در اندر فتنه نام
 فتنه فتنه



۴۴
 اسرار آنها و برتیب از عقب سر هم عیبه اسرار نغری
 نوبت بوزان قشون سواره را میونسند
 فرزند ملکه است
 رسد این نظام است
 ۱۱
 لیس کرد
 چای
 طبع
 مصلحت
 در اینجا پیشان میگویند کرده و بوزانتر و نگاه ما
 در چهار دست سلطان میونسند بر سر گفته نوکر
 اسم با اسم با اسم در آنها میونسند و دست اگر
 تمام نوبت بوزان الوار است
 بر سر میونسند بقاعده اگر او میونسند بوزان است
 این را هم این قاعده اسرار نغری میونسند بوزان است

۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اسامی قشون سواریه دسته بدسته جماعت کجاست
 نوشته شده در فرقه جهات و مقررات و بقره که باقی
 نوشته شده بضابطه و فاعله در فراسیغ حضرت کرده
 هر یک صیغهارا موافق حروف خیر یک را علامه با کلاه
 بنویسد تا نام نگوید اگر چه و نفرین است برسد

این فاعله است

کلمه
 ۱۰
 ۱۰
 ۱۰

الطاهره در کتبش در علم الهی ۱۲۵۳

هو الله تعالی

هو الله تعالی

مذآف پنهان **ل** لاف پستان ناب **ل** سراج بافند **ل** صبا
 رنگ کننده **ل** و باغ و دست لرزاید **ل** و لرزه ابرشم فروش **ل**
 بزار جامه فروش **ل** شناع شمع فروش **ل** خنجران پز **ل**
 رز از زنج فروش **ل** حداد آهنگر **ل** زر آرزو مسافه **ل** خراش
 زنده و زر که کند **ل** حرا زخمه و فروش و خورده فروش **ل**
 خرا ز پوسین در **ل** فاد حلال **ل** عطار عطر فروش **ل** ربا
 بر دانه **ل** قواس کمان کر **ل** فلق کشت و زر **ل** مصلح
 بان **ل** سراج سنگ تراش **ل** قمار شکار بخت فروش **ل** عله
 علف فروش **ل** حفاف مزه مزه **ل** رصاص قلع کر **ل** خذاف
 غابینه ساز **ل** آکاف پلان **ل** استیاف شمشیر **ل** قادیان ساز

تخارجی فروش **بناش کفن درز** **سلفچ پوست کنند**
 قصاب **قلم کنند** **قصاب یونجه فروش** **نقاح دنده دود**
 اندک **حیام ضمیر** **سحام پیر فروش** **قیاس انداز کنند**
خرات چوب ترشند **رود اس کلن آب** **بنان گاه فروش**
قصار کار زوجه **شونبند** **خیاط هرزنده** **صنایع برادر**
گنجان بیانه کنند **نقاط نطق فروش** **خطاط کندم فروش**
خندل سرکه دارنده **نقاش دنده** **مذبح کنند** **تار**
خرافروش **حظار قبر کن** **عشار دهبکیر** **سرج**
زین درز **عشار شیر کشنده** **خوشارزه** **صفا سنگ**
صرام جرم **دولختاب** **چوب فروش** **حصاص کج داز**
کج فروشنده

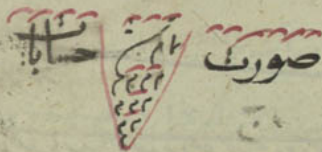
شرح جلدی
 در جمع مخزن مصاحح نویسنده که
 اندر جمع مخزن مصاحح نویسنده که
 در جمع مخزن مصاحح نویسنده که
 بیدار کاتب معتمد جلد دوازده گان بود معتمد
 مردان و سره معتمد

در عملات که بر مقدار طرح تا دینار

در خیمه دقایق دست کسر مقدار از سلاطین شهر
ربع یک دینار را طرح بدان طارح طر بود عدست آن
نقطه زبردختین بر بر $\frac{1}{2}$ نیمی انگش بود حساب بشه
فختین نقط بود یک دینار $\frac{1}{2}$ خواره در ملک باش خواره
صورت ربع یا معکوس $\frac{1}{2}$ دینار نیم از حساب با کوش
مثبت با هم بصورت یک $\frac{1}{2}$ نادر دینار عیان نزد بعد
یا معکوس فختین در $\frac{1}{2}$ مید بد از زود دینار نیم خبر
نقطه سیر عدست نیم $\frac{1}{2}$ که سه دینار حساب تقسیم
یا معکوس نند سر عدد $\frac{1}{2}$ این نشان سه دینار نیم بد
چهار دینار $\frac{1}{2}$ آنچه از $\frac{1}{2}$ بر تو سر حساب با بر بر

ن

یا معکوس نند سر عدد $\frac{1}{2}$ چهار دینار است نیم بر
صورت نچهار دینار $\frac{1}{2}$ است چند شش نند سر
یا معکوس در $\frac{1}{2}$ نچهار دینار است نیم در
صورت دینار است $\frac{1}{2}$ کشت روشن کزن طری



ابجد هوزح طی ک
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲
ل م ن س ع ف ص و م ه
۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳
ث ش خ ذ ض ظ ط
۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴

و لو و ز م و ح و ط و ن د
۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰

د چون اقاد و عشرات با یکدیگر باشند بی صفر باشند
 بدین ترتیب اول اقاد یکتر هم عشرات
 ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹

د چون عشرات و اآت با یکدیگر باشند صفر بر عشرات
 نهند آت را حاجت نباشد بدین ترتیب ۱۱۰
 صدوره باشد و اگر عشرات و اآت و اوف با یکدیگر باشند
 بدین شکل ۱۱۰ و این هزار و صدوره باشد و اگر اآت
 و اوف با یکدیگر باشند بر اآت صفر نهند که مقدم است
 بر اوف بدین شکل ۱۱۰ و این هزار و صد باشد

تمام شد
 ۲۲۲
 ۲۲

ز م ط ز ح نو ز ط م ح س س
 ح ط ع ب ط ط ف ا و ص ر م ا
 د و ن ع ش ر ه ا ل ب ا ک ن ه ن د ی

صورت
 حساب هندسه
 از اآت هزار صد باشد تا نهند بر و صفر است بدین نحو
 از هزار و اآت هزار و صد و صفر است بدین ترتیب
 از ده هزار و اآت هزار و صد و صفر است بدین قاعده
 از صد هزار و اآت هزار و صد و صفر است بدین نحو
 از اوف اوف بدین شکل صفر است بدین صورت

شده ۱۷۷ در پشت ما پشت منزه عدد و نقره امیر شود
در نه تا هر است

بنا خنجر است که در زیر را که نه عباسی به شورش عباسی
نماخ نمیکش آن را که در ازاد هر طرح رنگین است چنانچه
نقش کار در با حساب سفید رایج در رایج سفید که در هر جا
باین قاعده که در این جا ذکر شده است عمل کرد خنجر
بسیار بود هر دو لایه است و این قاعده بر این راه چهار لایه است
تمام شده

بود بسیار نقش دانه و هر دانه چهار لایه است بپیدا
بود طرح اردانه حبه $\frac{1}{2}$ بخاطر هر حبه $\frac{1}{2}$ جو کس
پوشش خردل و خود یار $\frac{1}{2}$ ده در فک کبر از زود نقد
بود هر از آنها نقره $\frac{1}{2}$ فستق نقره است از هر لایه
نقره نشت فطیر که $\frac{1}{2}$ و عدد در دهان از زود

از این

از این که پشت را به سبب است
بیا کرد در با آن بزرگتر است

۵۱

قطیر نقیر فندر ملک خردل شمر
عقد دره قطیر نقیر فندر عفتلر خردل
شیرین شغرات رله
جو ۳ جو

قیراط نصف کبره سکر دانه بنفشه
طرح نیم دانه

نقش دانه سکر قیراط ربع سکر
ح طرح دانه طرح کله کله نیم دانه
نقش قیراط نقش نصف سکر نقش و عین
نقش دانه طرح دانه نیم

نصف نصف قیراط نقش ربع نصف
نیم دانه سکر طرح سکر نیم دانه سکر
ط ۳ دانه سکر

در این کتاب از اشیاء لذت سیزده تو مان چهار هزار و ...
 وضع نمودیم تا ما از کس لذتیم ملاحظه نمودیم که مرتبه فریب است
 لذت کس بود و ما کرد مرتبه لذت است که کمال لذت بود
 نیم دیار که لذتیم بود از فرودیم در حضرت علقه نمودیم
 کس لذتیم شد پس سینه با لذت است سرتیاری با نینیا
 جمع نمودیم تا ما بعد شد که از نینیا به سرتیاری
 نمودیم تا ما از نینیا به سرتیاری فرودیم در سرتیاری
 کمال لذت است
 لذت است
 لذت است
 باز دید فریه فلان لذت است لذت است لذت است

که چهاردهم

که چهاردهم در حجه به نینیا از نینیا بر آید شود است
 لذت است کس لذتیم تا ما از کس لذتیم ملاحظه نمودیم که مرتبه فریب است
 لذت کس بود و ما کرد مرتبه لذت است که کمال لذت بود
 نیم دیار که لذتیم بود از فرودیم در حضرت علقه نمودیم
 کس لذتیم شد پس سینه با لذت است سرتیاری با نینیا
 جمع نمودیم تا ما بعد شد که از نینیا به سرتیاری
 نمودیم تا ما از نینیا به سرتیاری فرودیم در سرتیاری
 کمال لذت است
 لذت است
 لذت است
 باز دید فریه فلان لذت است لذت است لذت است

بست جبهه شد دوازده توپان را بر پست جبهه بست نمودیم جز در روز
دیوار رسید رسید از فرزند که در وقت تشخیص داده شده

بست

بست جبهه

بست

بست دیگر از فرزند تقصیر

دوازده توپان
بست جبهه
بست جبهه
بست جبهه

بست جبهه
بست جبهه

بست جبهه
بست جبهه
بست جبهه
بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

بست جبهه

دیکت کبرایم و در ضرب کمر چهار نفوس کما آمد
 کمر چهار صد نفوس دیکت در ضربت چهار صد
 باشم فصل سوم در ضرب اعداد در عشرات اعداد
 در ضرب اعداد اثنی عشر عشرات را با اعداد کثیر
 از آن اعداد را صد کفر در کت نفوس متاک لکتر
 در پنج دیکت چند است دیکت را با اعداد کثیر
 در پنج ضرب کثیر ده پنج هر یک را ده کمر و در
 کمر لیس پنج دیکت صد در فصل چهارم در ضرب
 بابت در اعداد فاعله در ضرب اعداد اثنی عشر که
 مات را با اعداد بر اعداد را در اعداد ضرب کثیر
 ضرب هر یک را ده هزار کمر اثنی عشر لکتر
 صد

صد در صد چند است هر صد را یک کمر یک در یک
 آن را ده هزار کمر لیس صد در صد ده هزار را
 پنجم در ضرب عشرات در اعداد فاعله در ضرب
 اثنی عشر عشرات و مات را با اعداد بر اعداد را
 در اعداد ضرب کثیر آنچه حاصل ضرب را هر یک را
 کمر اثنی عشر لکتر اثنی عشر دیکت در دیکت
 دیکت را ده کثیر دیکت را اثنی عشر کثیر و در
 کمر چهار نفوس هر یک را ده هزار کمر چهار
 در دیکت چهار هزار است نام

بجز اعداد

در بیان بعضی از قواعد تصحیف و تصغیر

فاعدہ و تفریق و ضرب و قسمت و غیر اینها **تضعیف**

عدد دی را که یک ضعیف صورت آن یعنی انگار
بزرگان یک یک ضعیف است در زمین که اقامت این کار
در تضعیف اگر برسد در همان مرتبه بماند بفرار
لیک در هر جا که بماند مفرود را جای خود بگذارد
بچین تا عدد تمام شود این قول را تمام از بکار

فاعدہ تضعیف

عدد را که یک ضعیف اول صورتش کثیر بقین
بزرگان از آن را که کثیر باشد یک یک بماند و باین
آنچه بچین است ثبت کرد در همه در بر او بماند بر زمین
در بود طاق بهر نمیداد بچین را بر تمام تضعیف بماند

از

تا بر تو بر آید
در در امانت صورت طاق
در نصف صحیح اگر باشد
در بنام صحیح در دو

فاعدہ

جمع عدد اول و کثیر را که
که بر او بچین است
دایم جمع کن همه اعداد
بر بر زده ز یاد فراموش آنرا
فرقی بسیار است میان
بچین تا عدد تمام شود

بکار اولی بر کجا
بزرگان ابتدا بماند
بزرگان کجا رسید کجا
بنا نهاد بدهد بکشد
عزیزات تمام تمام
جمع میکن تا تمام آنها

بر کاکاز و دو صغری **فاصله تقریبی** صغری بر حال خود مای را
 عدد را از عدد وجه کم نماید رقم کم بر خود را اول بجای
 بنه منقص او را بر نگاه به منقص را در تحت آورده
 رقمها آنجا که تا سر برادر که با نظر خود بر او
 بر نگاه از آن سر اندکنم مراد از نظر او هر آنکه
 نظر خود نماید از نظرش بنه آن تجربه را بر زیرش
 در آن نظر او کمتر کثیر از بار او بسیار
 یک از آن ده نسبت به چنان از آن ده کم نماید این را
 بنظر با نظر آن ده کثیر از آن سر و سر در سر ده
 در آن که بسیار نیست آنرا بنام در از میات آن یک را
 بنه از آن صبر بر آن کثیر یک کان ده بخواه با برش
 بر آن دستور کم آن از آن ده در آن خود مطلق تو این

همین اعلای باقی با همین گو عملها را همه با او چنین کرد
 میزد دستور بر و با آنها بر این عمل ندرت سر تو نماید
فاصله ضرب اعداد در اعداد
 برین تو بریخ با هر یک ده لاکه در
 یک نگاه خصمه در آن بنه زن بر در افضای گو کار
فاصله ضرب عزرات در عزرات
 عقد عزرات را همین ده نگاه از آن یک تو صد در
 از هر وضع یک باشد گویم که روشن کثیر این کار
 بنه بر بست و حج در ده با سر ده هزار نگاه
فاصله ضرب عزرات در میات
 عقد عزرات و عقد میات در همین و هر یک از آنها
 یک بر از یک و بیش با سو کثیر نونه زانها
 اعداد اول هم همین است مان با کثیر خطا کما انها
فاصله ضرب عزرات در عزرات اول

بدستور که معلوم است در سبع
 بصورت جمع که از سبع است
 نه اهل در بهلوشتر گفته
 یک نفر را بر سر کلاه ده
 بمابین موزب کوست نایا
 ده نفر فاعله از دست خا
 بردن آن مربع کوز جد دل
 بود از خنجر سطر اول
 بعبار منکب خنجر سید
 عدا خنجره تو هم سید
 بهر جا که از صفرا استجا
 سالی خوشین کند از آنرا
 عملها با کشت انجا مقرر
 شود معلوم نیز شکل مقرر
فاعله قسمت

که تو خوله تا کنیز قسمت عدد ۱۰ بر عدد
 از خدا در خوله کن تو منق و بار و بد
 مفرد عظم طلب کن اوله از مفردات
 خوله از اهل با نیک به نیک از میات

جز مفهوم علیها ضرب ساز از زمان
 حاصلش مفهوم با نیک به نیک از آن
 که به مفهوم است حاصل آن عدد کلیه بود
 خارج القسمة آن مفرد همین و این بود
 در که جز از مفهوم می بنسیم کان
 تا مفهوم علیها زیاد است یا کم از آن
 زیاد است مفرد را کمتر از او کین
 از آن مفهوم علیه و حاصل او را بین
 حاصل او که بر او کشت با نیک تمام
 هر دو مفرد خارج القسمة نیک و السلام
 و در زیند استخراجه نامده از صاحب ستر
 آن مفهوم علیها کم نبود یا بیشتر

اگر خواهر کمال هر عدد ۱۰
 بنصفش ضرب کن امر موه کمال
 پس آنکس برود آنرا بمیان نصف
 صاف کعبه کمالش رفته حاصل
 منت کتاب لغز الملک الواب ۲ یوم جمع
 ۲۴ مهر مظهر الدهر

پیش اگر بخواه طلب کن مفردی ثالث روان
 حاصل آن بن و مقوم علیها بجز از آن
 که بر بانه بقایا بشود با لکه چون
 در قرآن حاصل بقایا کم بود از سه نمون
 که بر این گشت حاصل بقایای کمان
 خارج القسمة حرکت جمله مفردات از کمال
 در مقوم علیها کم بوزان ما بقدر
 نسبت او بن مقوم علیها ای سفتی
 بجز از آن این مفردات و کسر آن
 خارج القسمة است کفر جمک را و اسلام
 هر محاسب کین نماید حدسی ما هر بود
 در حجاب ضرب و قیمت به زمین قادر بود

بسم الرحمن الرحيم

در مستقیم

قاعده در پیدا کردن موقع عمود مثلث مختلف الاضلاع ضلع
 اطول را قاعده باید ساخت و مجموع اقصین را در تقاد
 پهن ضرب کردن و حاصل را بر قاعده قسمت کردن و خارج
 قسمت را از قاعده باید کاستن تا آنچه از قاعده بماند
 قسم کردن مساوی که با آن دو قسم موقع عمود باشد از آن
 طرف قاعده که ضلع اقصی در دو سوی است مثال
 مثلثی که یک ضلع او دو ضلع دیگر او باشد و یک
 ضلع غیر یک است و یک از ضلع اطول را قاعده نامند و مجموع
 اقصین را بقیضت و محیط در تقاد آن هر دو بقیضت

از

ضرب کردیم یکصد و بیست و نه با نیز یک است و یک بقیضت قاعده
 قسمت کردیم خارج قسمت نه شد از قاعده بقیضت یک
 نقصان کردیم دو از نوزده ماند نصف آن شش بود از اطول
 که ضلع ده بود از قاعده ششیم شش را آن موقع عمود باشد
 استخراج نمودیم بدینگونه شد



رساله المصباح
 بسم الرحمن الرحيم
 الحاصل من علم المسائل
 سبب دستايش خدا را با هم و حلاله که وجود همان از آثار

جمادات جواد که فرض بود از اسرار جمادات عالم جسم
 و جان در لایق النفس و جان منبع اعداد و اغانی و مخارج
 اشکال و الوان و در دو معلولات الهی و افزون و تجلیات
 نامتناهی بر ملائکه موجودات و زینة کائنات محمد مصطفی و
 اشباع و اتباع او اما بقدر این مختصر است در علم
 مساحت نام درج احوال منجی بر تخته و در رسم و رسم
 شمشیر چند قاعده و هر قاعده ششصد و پنجاه و هفت
 در ذکر اسرار فاضله چند که در سطح این صناعت است
قسم اول در مساحت بیسطهای مطوع و در آن
چهار قاعده است قاعده اول در مساحت مثلثات
قاعدوی و بی در مساحت مربعات قاعده سیم
در مساحت مدورات قاعده چهارم اشکال کثیرة الاضلاع

حرف

قسم پنجم در مساحت مجسمات در آن تفرقه در چهار
قاعده است مقدمها در اسرار محاسبات در علوم آن
قاعده اول در مساحت مربعات محسبه قاعده
دوم در مساحت مدورات محسبه قاعده سیم
در مدورات مساحت و مخروطات قاعده چهارم
در مساحت محسبات کثیرة الاضلاع و مرکبات قسمی
در مساحت زمینها و کوهها و سیلابها و دانستن ممرات
التهای عمارت باستیفای نواد در این علم از قسمت
زمینها و غیر آن و در آن تفرقه در چهار قاعده است مقدمها
در ذکر اسرار معیار تقاضا و حساب آن قاعده
ششم در مساحت کوه و جاهه آ قاعده سیم
در دانستن ممرات عمارتها باستیفای قاعده چهارم

در نوزاد این علم از قسمت زمینها و غیر آن و این کتاب است
 که با حوضه ابعاد لفظ متممات بر جمله مباحث این
 فن چنانچه بیشتر لقب این صنعت باضافت تا
 این فاصره ناقص بود و مستندی و علمی از این کتاب
 مستفید بودی محتاج باشند صدای تا طالع بان
 را نونین و پدیا الشی و الہ اجمعین مسموم در ذکر
 اسرار و الفاظ حدی که مصطلح این امر مباحث است
 نقطه خبری است که از اجزای است و نقطه را شبی
 مالاخره گویند خط طویلا است که آن را عرض
 نیست یعنی در از بر این خط مستقیم یعنی است
 گویند تر نیز خط آن بود که میان دو نقطه پیوند و
 ویر آن بود که خبر دو خط نه بر راستی بهم پیوند میان

الان

این ان عادت کرده و سطح بسیط آن بود که از او را در پنا
 بود اما بسیط مستوی آن بود که خطها در آن فرض کنی
 در مقابل یکدیگر باشند و شیب تر و فرار تر باشد شکل
 آن بود که در برابر یک صد باشد که در برابر باشد خطا بود
 آن بود که خطها یک خط کرد و بی برابر باشد در میان
 او نقطه چنانکه هر خط از وی بجز بر این برابر گشتی جمله برابر
 هم باشند و خط بر این محیط دایره خوانند و نقطه میان
 مرکز دایره و قطب دایره آن خط باشد که بر مرکز دایره گذرد
 و در وجه محیط پیوند و آن خط دایره را بدو قسم کند قوس
 دایره برابر از محیط دایره باشد و قوس مستقیم نام
 که میان دو طرف قوس پیوند و قوسها خط مستقیم باشد

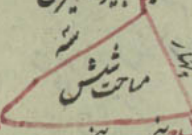
که در میان قوس بران در آید این خط را حیث معلوم
 خوانند و حیث معلوم هر قوسی نیمه و نصف آن قوس بود
 قطعه دایره شکلی بود از دایره قوسی و خط مستقیم بر دی محیط
 کشنده قطاع شکلی بود و خط مستقیم و قوسی از دایره
 بر دی محیط کشنده دایره قائمه آن را دایره بود که از
 قیام خط بر خط بر مد حادث شود دایره حاده آن
 بود که کوسه یک تر از قائمه باشد و دایره منفرجه بر دایره
 قائمه باشد مثلث شکلی باشد هر خط بود در محیط مثلث
 مساوی الاضلاع آن مثلث بود که هر یک ضلع وی مساوی
 باشد و مثلث مساوی الساقین آن بود که دو ضلع وی
 برابر یکدیگر باشند و مثلث مختلف الاضلاع آن بود

هر یک از اضلاع آن مساوی باشند با یکدیگر و هر دو ضلع شکلی بود
 هر چهار خط بر دی محیط بود هر دو ضلع مساوی الاضلاع آن
 مربع باشد که هر چهار ضلع وی مساوی باشند و زاویه های
 چهارگانه قائمه باشد و هر دو ضلع مستطیل آن بود که هر دو ضلع
 از وی که در یک جانب است مساوی باشند مربع
 معین آن بود که مساوی الاضلاع بود اما نه قائم الزامی
 و مربع شبه معین آن بود که هر دو ضلع و حوزاویه آن
 که در مقابل یکدیگرند مساوی باشند مربع قائم الزامی
 وی الاضلاع و الزامی و هر دو ضلع متخرف مربعی بود که هر
 چهار ضلع وی نامساوی بود اما مختلف الاضلاع
 نیز خوانند و هر شکلی که ضلع وی بیش از چهار بود

از اکثره الاضلاع خوانند چون مخمس که در او پنج ضلع
 بود و سدس که در آن بود که در آن شش ضلع بود
 و سبع و تران هفت ضلع بود و صمن و تران
 ضلع بود و متسبع و تران نه ضلع بود و معتس و تران
 ده ضلع بود و از این اشکال هر چه جمله اضلاع آن متساوی
 بود آنرا متساوی الاضلاع خوانند و هر چه متساوی بود آنرا
 مختلف الاضلاع خوانند قاعدہ اول در مساحت
 مثلثات انواع مثلثات بر حسب اضلاع بر سه قسمت
 جانند در مرتبه اول اگر دو ضلع مساوی الاضلاع و مساوی
 است این و مختلف الاضلاع و همچنین مخمس و سدس
 و سبع بود فایم الزوايا و قاعدہ الزوايا و مفرج الزوايا و

نیز

و مثلث فایم الزوايا آن مثلث بود که یک زاویه قائمه در
 وی بود و مفرج الزوايا ممکن نبود و مثلث حاد الزوايا
 مثلثی بود که هر سه زوایای آن حاده باشد و مثلث مفرج
 الزوايا مثلثی بود که در وی یک زاویه مفرجه باشد و بیشتر از یکی
 خود ممکن نبود فضل باید دانست که عمود مثلث خطی بود
تقسیم که از قاعده وی بر او بر قاعده بدسته باشد
 و قاعده مثلث در مثلثهای متساوی الاضلاع و مختلف الاضلاع
 آن ضلع باشد که از وی خطی است تقسیم بر او بر او بر او
 و در مثلث وی است قین آن خط بود که میان دو ساق مثلث
پوسته باشد فضل در مساحت مثلثات بطریق مطرد در
 چهار انواع آن مقدار اضلاع سه گانه با هم جمع کنند و نیمه آن

برگیرند و فضل آن در میان اضلاع بگیرند و هر یک نصفه را در یکدیگر
ضرب کنند و در نیمه مجموع اول نهند و از اجزای بگیرند و کثیر آن مثلث
بود و مثلثش مثلث **ابج** ضلع **بج**  **ماحتش**
اب از وی چهار و ضلع **اج** سه و ضلع **بج** پنج
اضلاع همگانه را جمع کردیم و دوازده بود و نیز آن مثلثش فضل آن
و ضلع **اب** دو و فضل آن و ضلع **اج** سه و فضل آن و ضلع **بج** پنج
یک فصلهای سرگانه را در یکدیگر ضرب نمودیم یعنی دو در سه مثلثش
آمد و مثلثش را در یک ضرب نمودیم همان مثلثش بود و از او نیز
مجموع زدیم یعنی در مثلثش سی و مثلثش بود و جذری بگیریم
مثلثش آمد و این کثیر مثلث **ابج** باشد فصل در استخراج
عمود مثلثات چون خواهیم که عمود مثلثی متساوی الاضلاع یا متساوی

الاضلاع

الساویین بدینیم مربع نیمه قاعده را از مربع یک ضلع دیگر از آن ضلع
وی نقصان کنیم و جذری بگیریم که آن عمود باشد مثلثش
ابج متساوی الساقین ضلع **اب** و ضلع **اج** هر یکی پنج ضلع
بج چهار یعنی قاعده مربع نیمه وی است و چهار بود و از
مربع یک ضلع دیگر یعنی بیست و پنج نقصان کردیم بیست و یک ماند
جذری بگیریم چهار و پنج نتایج بود و تقریب و این مقدار عمود
باشد یعنی خط مشال واضح تر آنکه چهار که قاعده بود نیمه آن
دو است در نقش خود شش ضرب نمودیم چهار شد ضلع
دیگر که پنج بود در نقش خود شش ضرب نمودیم بیست و پنج ماند
شد چهار مربع نیمه قاعده را از بیست و پنج
مربع ضلع دیگر که نقصان نمودیم باقی ماند بیست و یک ملاحظه



نمودیم جذر صحیح داشت که جذر او گرفته شود تقیر باشد زده را
 جذر گرفتهیم جذر آن چهار بود باقی ماند پنج همان چهاری که جذر
 شد زده بود و تضعیف نمودیم شد واحد را بر واحد علاوه
 نمودیم نه شد پنج کسر از نسبت یک به نه نسبت دادیم که تقسیم چهار
 صحیح و پنج تقسیم از واحد میشود که مثلث آن در فوق نموده شد
 چون خواهیم که مجموع مثلثی مختلف الاضلاع بدانیم اولاً مسقط
 حجر باید شناخت و حساب آن چنین است که یک ضلع
 را قاعده سازیم و هر یکی از دو ضلع دیگر را مربع بگیریم یعنی در ^{نفس}
 خود ضرب نماییم و حاصل ضرب از یکدیگر و فضل میان
 ایشان برداریم و نیمه آن را قاعده قسمت کنیم آنچه از قسمت
 آید بر نیمه قاعده افزاییم و از نیمه قاعده بکسریم زاید مسقط حجر بود

باز

نسبت با ضلع کوتاه تر پس مربع مسقط حجر از مربع هر یکی از این دو ضلع
 چون نقصان کنیم و جذر باقی بماند نیمه بود و مثلث
 ضلع بازده و ضلع سیزده و ضلع بیست
 قاعده چهارده مربع ضلع دو نسبت بیست و پنج و پنج
 ضلع صد و شصت و در فضل میان ایشان بچهار در ^{نفس}
 نیمه آن بیست و شصت قسمت کردیم آنرا بر چهارده یعنی قاعده
 بیرون آمد و بر نیمه قاعده افزودیم نه حاصل شد و از نیمه آن
 ناقص کردیم پنج باقی ماند نه را بدینیم که مسقط حجر بود نسبت با
 ضلع که زاید است و پنج مسقط حجر بود نسبت با ضلع
 که ناقص است پس مربع نه گرفتیم بود و شد و یک از مربع بازده
 نقصان کردیم ماند صد و چهار و چهار جذر آن گرفتیم شد

هر از ده و آن عمود است و اگر مربع پنج را در پست پنج است
 از مربع نیز زده که صد و شصت نه است نقصان کنیم هم
 چهار چهار ماند و جذران هر از ده بود سادی اول این است
 مثلث مذکور صد و مساحت مثلث مساوی الاضلاع
 خواهیم که مثلث مساوی الاضلاع را که تیرید این عمود آن
 پروان آوردیم دور نیمه قاعده دی ضرب
 کنیم آنچه حاصل شود تیرید آن مثلث باشد
 مثالش مثلث هر ضلعی از وی
 عمود آن پروان آوردیم بدین روش که نیمه قاعده آن تیریدیم
 پنج و مربع آن که تیریدیم پست پنج و آن از مربع یک ضلع از
 اضلاع دو کانه باقی ماند یعنی صد نقصان کردیم بمانده ضلع

ن از بدز

پنج و جذر او را که تیریدیم پست بود و باز ده جزو از هفده جزو از واحد آن
 عمود آن مثلث است یعنی خط
 و آنرا در نیم قاعده یعنی پنج ضرب
 کردیم حاصل شد چهار و یک دهم
 شش دان که تیریدیم مثلث است
 و طریق که تیریدیم جذر هفده و پنج از این چهار است ملاحظه نمودیم که
 پنج جذر صحیح داشت اقرب جذرات آن را ملاحظه نمودیم
 بود پست را در پست ضرب نمودیم حاصل شد شصت و چهار
 را نوشتیم باقی ماند هفده و پنج باز ده همان است که جذر صحیح
 شصت و چهار بود تصحیف نمودیم شانزده شد واحد را بد
 افزودیم هفده شد پس باز ده را که از هفده و پنج باقی مانده بود

برهفده نسبت دادیم که ششم هشت شد و بازده جزا از هفده جزا از
 واحد آن عمود آن مثلث است یعنی خط فصل در حجت
 مثلث متساوی الساقین چون خواهیم که در حجت مثلثی از این
 کنیم و همچنین عمود را در نیمه قاعده ضرب کنیم آنچه حاصل شود
 بگیریم آن مثلث باشد مثلث مثلث ضلع و
 هر یک دو ضلع هشت نیمه قاعده که چهار بود بستیم در مربع
 بگوئیم شش نزده بود آن را از مربع ضلع
 یعنی صد نقصان کردیم بمانده ششاد
 چهار جذری بستیم نه بود و سستی
 از واحد و سستی از واحد آن
 عمود بود یعنی خط طریق دیگر

الکتاب

آن است که جذران که بستیم نه بود سه جزا از نوزده جزا در نیمه
 قاعده ضرب کردیم و هشت سستی شش و چهار دانگ نیم
 جزا و این نیز از این مثلث است فصل درگیر مثلث مختلف الاضلاع
 ضلع چون خواهیم که بگیریم مثلثی مختلف الاضلاع بدانیم با طریق
 مسطح و برگیریم با طریق عمود بر استخراج مسطح حجر مثلث طریق
 مسطح و خود مثلث گفتیم با طریق عمود مثلث ضلع
 پانزده و ضلع سیزده و ضلع چهارده عمود از طریق
 مسطح حجر در آید و هم از زده بود
 از او در نیمه قاعده یعنی هفت ضرب
 کردیم و هشت شد ششاد و چهار
 و این نیز بر مثلث است فصل در مساحت مثلث قائم الزام

چشمه کیم که مثلثی قائم الزوایا را مساحت کنیم یک ضلع از اضلاع
قائم را در نیمه یک ضلع دیگر ضرب کنیم
صاحب شود مساحت آن مثلث باشد

مثال شش ضلع

چهار ضلع سسی ضلع یعنی در قائم بجا ضرب
کردیم نیمه سسی در چهار یا پنج چهار در سسی در هر حساب صاحب شد
سه صد و چهار و آن کثیر این مثلث باشد با این است مثلث در فوق
است قاعدی و همین در مربعات مربع مساوی الاضلاع
در مطلقا قائم الزوایا باشد مساحت آن چنان باشد که یک ضلع
آنرا در نیمه یک ضلع ضرب کند صاحب ضرب مساحت آن باشد
مثال شش مربع هر ضلع از دی ده در ده ضرب کردیم

سراسر

صاحب صد این مساحت

این مربع باشد و اگر هزار

قطری خواهم مربع طول مربع

عرض برابر با هم کنیم و جذرش یک چهارم ده و یک ربع باشد
در این مثال و این قطر بود فصل در مساحت جمله مربعات
بطریق مطروود آن را طریق متن خوانند چون خواهم که تری
یک کثیر بدانم یک ضلع او را در ضلع دویم ضرب کنیم آنچه صاحب شد
در ضلع یکیم زینم و آنچه صاحب شد در ضلع چهارم زینم و آنچه صاحب
شد جذرش بگیریم که کثیر آن مربع باشد این مخصوص بود در
مساحت الاضلاع مثال شش مربع هر ضلعی از دی پنج بود
پنج زویم هست و پنج صاحب شد آنرا در پنج زویم صد و بیست

مربع عرض غیر مستوی و بیضی کسبیم صد دست و بیضی بود جذبه مستوی
 بگیریم یازده و بیضی چهار جزو از بیضی دست و سه جزو باشد از یک دایره قطر
 فصل در مساحت مربع معین چون خواهیم که مساحت مربع
 معین برابریم نیز یک قطر در مساحت تمام است قطر دیگر نیز معلوم بود
 مثالش معین هر ضلع از دایره یک قطر در مساحت شده یعنی
 دو دیگر قطر دو از دایره یعنی نیمه دایره در مساحت زدیم
 حاصل آمد نمود شش و پنجاه نیمه شایسته در دایره از دایره آن که
 معین است و اگر هر قطر در مساحت باشد با ششم و اضلاع بدانیم مربع
 نیمه یک قطر را یعنی شصت و چهار با مربع نیمه قطر دیگر یعنی شصتی
 شش جمع کنیم حاصل شود صد جذبه شش بگیریم ده دایره
 متوازی ضلع باشد و اگر یک قطر در دایره دو دیگر قطر در دایره مربع

بیضی حاصل آمد آنرا در بیضی زدیم
 شد صد دست و بیضی و صد دست

جذبه شش بدیم بر یک بیضی
 جذبه آمد آن که یک در مساحت و اگر اضلاع چهارگانه را یعنی جمع کنیم
 و در یک دیگر یعنی در نفس خود ضرب کنیم و جذبه شش است با نیمه شش
 فصل در مساحت مربع مستطیل چون خواهیم که مربع مستطیل
 را مساحت کنیم طرد را در عرض نیمه بگیریم در مساحت مثال مربع
 ضلع هر یک بیضی و ضلع هر یک دایره

یعنی ده در عرض زینم یعنی بیضی پنجاه
 باشد دایره مطلوب است و اگر خواهیم
 که قطر در دایره مربع طول یعنی صد با

نیمه قطر معلوم را از مربع ضلع نقصان کنیم آنچه بماند در چهار ضرب
 کنیم و جذرش بگیریم آن قطر مجهول باشد چنانکه در مثال قطر
 شانه در استه ایام مثلا دو دیگر مربع ضلع بتدیم یعنی صد و بیست
 نیمه قطر معلوم یعنی شصت و چهار را از اول نقصان کنیم بنا
 بر شش و در چهار ضرب کردیم صد آمد صد و چهار در چهار
 جذر او بستیم بیرون آمد صد و ده و آن قطر دیگر است که
 خواستیم بدانیم فصل در حالت
 مربع شش په معین چون خواهیم که آن
 شد را بگیریم بدانیم از یک زاویه عمودی
 بضع مقابل در کشیم و آن را درین ضلع ضرب کنیم آنچه
 حاصل آید بگیریم در بوجه مثال شش ضلع و

این خط

هر یک پنج و در ضلع باقی هر یک
 ده از زاویه عمود بر ضلع
 کشیدیم یعنی خط و آن عمود
 را چهار فرض نمودیم و آن چهار را
 در یک ضلع که ده بود ضرب نمودیم
 حاصل شد چهار و آن بگیریم این خط است
 و اگر خواهیم قطر در بدانیم از زاویه عمود بر ضلع کشیم و از
 زاویه عمود بر ضلع کشیم یعنی خط که مثلث شود هر دو
 بر یک مثلثات مساحت کنیم و بر سر هم بگیریم و بر سر هم بگیریم و اگر
 خواهیم که مقدار عمود بدانیم مربع ضلع که آن یعنی نسبت در بیضی
 ضلع در ازین یعنی صد نقصان نمایم باقی مانده مثال در پنج جذر

هفتاد و پنج را بست تا نیم آن مقدار عمود باشد فصل در مساحت
 مربعات مخرفه باید دانست که مربعات مخرفه با نواح باشد یکی آنکه
 در در زاده قایمه باشد و دیگر آنکه در در خط متواز باشد و هیچ زویه
 قایمه نباشد سیم آنکه در در خط موازی زویه قایمه نباشد هفتم
 مساحت اول که در در زاده قایمه باشد چنان است که آن ضلع را
 که در زاده قایمه است در دست در نیمه هر دو ضلع بهلوار ضرب
 کنند در مساحت آن بود و مثالش مخرف ضلع
 دوازده و ضلع پنجمه و ضلع هشت و ضلع
 ده هشت را یعنی که زاده قایمه است در دست
 در نیمه هر دو ضلع یعنی با نهمه ضرب کردیم حاصل آن عدد
 بیست و این مطلوب است یعنی مساحت این مربع است

در

و قسمی و هم که در در خط
 متواز بود یعنی دو خط مقابل

یکدیگر و هیچ زاده قایمه نباشد چون
 خواسیم که یکسر در این عمود سر بردن آوریم بر یکا از خط متواز
 و آنرا در نیمه هر دو خط متواز ضرب کنیم آنچه حاصل آن است
 مثالش مخرف ضلع ده مقابل آن ضلع
 بیست و چهار و ضلع سیزده و مقابلش بیست و یک
 پانزده عمود آن پرودن آوریم چنانچه بیست و یک را نیز بیان کنیم
 و آن دوازده بود آن را در نیمه هر دو ضلع متواز یعنی هر دو
 ضرب کردیم حاصل آن عدد بیست و چهار و این مساحت
 مطلوب است فصل در معرفت عمود دو خط متواز یعنی مقابل

که در مخرف افتد یا متساوی باشند
 یا غیر متساوی اگر متساوی باشند خط
 متوازی کوچک از بزرگ نقصان کنیم
 و نیمه آن را مربع بستانیم و از مربع یکی از آن دو ضلع متساوی نقصان
 کنیم آنچه بماند جذر در بستانیم که آن عمود باشد بر ضلع در از ترصا
 مخرف ضلع ده مقابلش ضلع بست
 و ضلع و ضلع هر یک یکی سیزده از بست نقصان
 کردیم ده بماند نیمه او را مربع بگیریم بست و پنج بجا آن را مربع
 سیزده یعنی صد و شصت و نه نقصان کردیم صد و چهارده
 بماند جذر و برکت کنیم از ده بود آن
 عمود است آنرا در نیمه هر دو ضلع متساوی

بنا

بنابر ما زده زدیم حاصل آمد صد و هشتاد و آن مستحق این
 مخرف باشد اما اگر خط متوازی متساوی در بنا شد مربع هر دو
 بگیریم و کمتر از بیشتر از نقصان کنیم آنچه بماند از آن بر نفس میماند هر دو
 ضلع متوازی قسمت کنیم آنچه از قسمت پر در آن آید نفس میماند او
 در میان مفاصل دو ضلع متوازی بستانیم و مربع نیمه آن از مربع ضلع
 کوچک تر از آن دو ضلع با متوازی نقصان کنیم و جذر بماند بستانیم
 که آن عمود متساوی ضلع ده و مقابلش بست
 چهار ضلع سیزده و ضلع پانزده مربع سیزده را از مربع
 پانزده نقصان کردیم بماند پنجاه و شش آنرا بر مفاصل دو ضلع متساوی
 یعنی چهار قسمت کنیم که هر یک از قسمت پر در آن چهار آنرا از مفاصل
 کردیم بماند ده مربع نیمه آن را بر قسمت بست و پنج و از سیزده نقصان کردیم

مربع

صدها در مساحت مدور است

و آنچه بدان تعلق دارد پنج خیمه است

کثیر دایره بدایم قطر آنرا در شمس

خود زینم و شمس و نصف شمس از در نقصان کنیم آنچه بماند مطلوب

بود هر گاه که مربع قطر را در بازده زنند و چهارده قسمت کنند

کثیر بود اگر کثیر محیط را در نیمه قطر زنند همان باشد اگر قطر را در ربع

محیط زنند کثیر دایره باشد مثال مدور است قطر از هفت و محیط از

پشت و در مربع قطر کثیر چهارده بود

شمس و نصف شمس یعنی ده پنجم از

در نقصان کردیم بماند سی و هشت و نیم و آن کثیر این است

طریقی دیگر مربع قطر در بازده زدیم و نصف کردیم و نیمه در آن

صد و چهل و چهار جز را در کثیر نیمه دوازده

و آن عهد است آنرا در نیمه ضلع کثیر این

یعنی هفده ضرب کردیم صد آمد

و نسبت در چهار دایره مساحت مخروط است

و اما مساحت قسم سیم از مخروطات یعنی آنکه در خطوط متوازی باشد

و نه زوایای قائمه آنرا در مثلث سازیم بود آنکه قطر متوازی باشد هر دو را

مساحت کنیم و با هم جمع کنیم مطلوب بود مثالش مخروط ضلع

هجده و ضلع چهارده و ضلع پانزده قطر

بکشیدیم یعنی نوزده و مثلث صد آمد

هشتاد و چهار آمد و مساحت هشتاد و یک بود

با یکدیگر جمع کردیم صد و پنجاه و پنج بود این کثیر مخروط است قاعدت

شمس

به چاره قسمت کردیم سسی درشت و نیم برآمد مواقی اول طریق
 و یکو نیم محیط یازده در نیمه قطر غیر سسی و نیم زدیم صد آمد سسی
 نیم مواقی اول طریق کرد مواقی هفت در ربع محیط یعنی سسی
 ضرب کردیم صد آمد سسی درشت و نیم مواقی اول فصل اگر
 قطر دایره در سسی سسی ضرب کنیم محیط دایره بود اگر محیط
 دایره را بر سسی سسی قسمت کنیم قطر دایره بود فصل اول
 مساحت نیم دایره سسی آن با نیمه تری ضرب کنیم در سسی
 سسی که در نیمه دور بود پس نیمه دور دایره را در ربع دور نیم
 که مساحت نیمه دایره باشد اگر نیمه سسی در نیمه دور تمام دایره در نیمه
 آن بود اگر در غیر قطر در نصف قطر در سسی در نیمه سسی نصف
 سسی از آن بیگنیم هم مساحت نیمه دایره باشد فصل چون خواهیم

اولی

که قوس را بداییم که از کدام دایره است نیمه دوران قوس را ربع کنیم
 در سسی قسمت کنیم آنچه از قسمت بیرون آید بر سسی افزاییم که قطر
 دایره این قوس باشد مثالین قوس خواستیم که بیاید
 که از کدام دایره است و تر نبود و سسی ربع نیمه قوس
 بیست و ربع از او سسی غیر سسی قسمت کردیم سسی و سسی
 بد را بعد از او بر سسی افزودیم و بد
 ربع بد را بد و آن قطر دایره این قوس
 باشد فصل در مساحت قطعه دایره
 چون قطعه دایره را کنیم خواهم دایره قوس آن را بیرون آوریم
 پس نیمه قطر را در نیمه قوس ضرب کنیم آنچه حاصل شود اگر قوس
 نیمه دایره باشد مساحت در بر بوده اگر کوچک تر بود نگاه داریم

در سهم قوس از نیمه قطر دایره نقصان کنیم در بود آنچه بماند
 بر نیمه قوس نیم آنچه صحت شد از محوطه نقصان کنیم آنچه با
 مساحت وی بود اگر بزرگ تر از نیمه دایره بود نصف قطر را
 را از سهم نقصان کنیم و نیمه باقی را در نیمه قوس نیم آنچه حاصل
 آنرا بر محوطه افزاییم که مساحت آن قطعه باشد مثال اول
 قطره هفت و قوس او بازده قطعه را بقسوم کنیم
 قوس نیم یعنی پنج و نیم حاصل آن نوزده
 دایره نیمه آن مساحت این قطعه است
 از سهم دایره نیمه دایره است مثال دوم
 دایره که قطر مساحت او یک و محوطه او شصت و شش
 و از او بر قطعه قوس از او بازده دو بر یک

در سهم

ده و نیم و شصت یک و دو دایره نیم تقرب خود استیم که مساحت
 این قطعه بدانیم نصف قطر یعنی ده و نیم
 در نصف زدیم یعنی پنج و نیم حاصل آن
 پنجاه و هفت و چهار دایره نیم
 و آن محفوظ است سهم را یعنی یک و دو دایره نیم از نیمه قطر
 ده و نیم نقصان کردیم باقی ماند نیمه دایره در نیمه قوس
 دایره نیم زدیم حاصل آن چهار و هفت و چهار دایره نیم
 آنرا از محوطه نقصان کردیم بجهت آنکه قطعه او کوچک تر از نیمه دایره
 باقی مانده و قیراط و نیمه آن مساحت این قطعه است مثال سوم
 دایره در این دایره با شصت و شش قطعه پنجاه و پنج که هر دو
 هم چنان بازده در قطر را یعنی ده و نیم در نیمه قوس است

